

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اوصیای مجیدین با تورات که تعلیم الفکر فیض و علمه بالناس فانهما نصف العلم کما انستقین علم از واجبات است فخر الفیض علیست که از ان مصروف ترک نیست و آیه میشود و این را علم سوار شریف نیز گویند و مواردش جمیع میراث است یعنی حتی که منتقل شود و از میت دیگری و فخر الفیض جمیع فیه است و آن عبارت از وجهه است که در کتاب و منت بر سر و رشته معین گشته و موضوع این علم ترک نیست بوجه صرف و در معارفش و غرض از ان همت از خطا و تقسیم ترک است خدا نا ان شرع

سنة شرح الکتاب والتد للموفق للعصوب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
 ابتدا یکم بنام خدا که بود بی شریک بی عبت که نقشند طراکون مکان که چهره بر دوازید و جهان که
 نقش بند و چهره بر دوازید منته نقاش و مصور است و طراز بر سر طای محله بمنته نقش و نگار
 اوست موجود و نام نه عدد و عقل از نعم کند او محرم که خود کند بیخ اهل خسر و خطی از نعم ذات او نبرد
 اوست محیی میست و ارث هم غیر نیست مالک عالم که نعمت صلوات خدای عزوجل که بر سببه محمد مرسل
 انصاف نبی بسوی محمد انصاف بمعدل منه بسوی بدل است مرسل اگر چه بظاهر صفت محمد است لکن حقیقت صفت
 نبی است نه زبده کائنات و سرورین و سر بفرکش آسمان زمین و زبده بطعم زای عجمه یعنی خلاصه سیرت بزرگای
 بودن یعنی مطیع و منقاد او شد نیست سه شرف گوهر وجود با و نقش نیاید و انمود با و با در بر و جاسبیت
 و نمود یعنی ظهور است به خوشترین نامها بود دانش و واجب الانشال احکامش به رحمت حق که
 نیست پایانش با و دائم بر آں و بارش به مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم به آتش حسرت جستم
 آتش در جان کسی بودن عبارت از بقیاری است ای از حسرت اینکه چرا گناهانم به نوبت نور زیدم بقیارم سه
 شرمهالین جرمها دارم به نظر خود به پشت پا دارم به فکر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیت که شرمند چشتم
 بلند نمیکند سه نم و گرد دل شبها به نم و سیل اشک یار به با به نم و روز و شب عاگردن به از معاند خدا کرد
 و او درین اشعار برای مصاحبت ملازمت است ای ختم مصاحبت ملازم گردید و نم ملازم سیل اشک ملازم
 گفتار یارب و نم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خدا کردن است سه
 یا الهی بحال من نظری که ده باه و فغان من اشری به کینه خدای بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و
 فغان من اشری بخش که خرم کنان مرا سوخته بر باد و هر سه جز در تو را پناهی نیست به جز بسو تو هیچ را
 نیست به بتناهی لطف بر شاری به آمده بر درت گنگاری به شرمهالینجا یعنی بسیار است یاد و روزان است و
 یای گنگاری تنگیکریست بر تحقیق سه ای خداوند کار ساز جهان به بی نصیبش لطف خویش مران به
 بیان مصروف بال متروک سه هر که میرد بعین بالش اگر چه حق غیر است نیست مال و در که اول این حق دان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

پس از آنکه حضرت وفین وادامی و ام بدانند یعنی هر کس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری
هم متعلق است یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد ویت سواي آن مال مشغول حق غیر خیر فی نافع از حقوق غیر
گذشته است متعلق است زیروی گذشت که نزد دیگری حق است پس حق مرتفع در آن متعلق است یا نه گذشت که در حق
و چیزی از تحت شتر انقش نرسیده پس حق باطل در آن مکان متعلق است یا تعلای گذشت که در حالت حیاتی جانی
کرد و بدو که ویت آن جنایت نمود و از آن بد پس حق جانی علیه در آن جسد متعلق است و در حق جسد از آن متروکه شد و با
این حقوق کنند و از باقی چه چیز نگذین میت غنی نهج الشریعت پر دازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذشت و لا انشاء
بصرفت نمیشود و کس که با دو تنسون صرفت مانده و بعد ازین مصداق بر چه باقی ماند از آن وای قرفسکه و ذمیت
باشد نمایند با اتفاق فریقین سه کن نیست در سه یک باقی به جاری و پس بوارشان بدی به سه یک مراد از ثلث
است و ذلک با اتفاق بسوی باقی میسر است پس بدیش باین شرط است که در سه یک باقی آن
نافذ و پس بوارشان برسانند و در ثلث یکم نام و سکون آن بر دو صحیح است یعنی بعد از این یون ثلث
تر که اقبه و حیثیت میت جاری کنند از آن ثلث گفتنی با نفاد و حیثیت باشد یا نه و اگر از آن ثلث بعد از او ویت
چیزی فاصل برآید از شامل هر دو ثلث باقی نمایند و بعد از جاری ویت بقیه مال را بوارشان میت دهند
با اتفاق فریقین بیان اسباب ارث و موانع آن را سبب ارث نزد هر عالم باشد و ولاد و ولادت
در هر یک این اسباب ارث که جهت آن یکی مرد دیگری را و ارث میشود چهار اندک و ولاد و اگر بر بعضی زادن
و مراد از آن در دنیا و اقبه نسبتی است هر جا که ولاد تحقق شود ارث تمام ثابت خواهد شد و این شامل یون
اولاد و اجداد و اعمام و عمت و اخوة و اخوات را و قوم و اولاد و اگر بر بعضی یاری کردن و آزاد کردن است
پس ولاد و العتاق و ولاد الموالاة را شامل خواهد بود و مقرر است با نسب هم درین داخل است و قوم نکاح و آن
ظاهر است چهارم رحم یعنی لای و کس وای همسایین بمنتهی خویشی است و آن عبارت از قرابتی است
که قرصیت و عصوبت از آن تحقق نشود و مثل اولاد و دختر و اجداد و فاسده و اخوال و خالات و بغض
اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد سه مانع ارث نیز چهار شماره قتل و رق و اختلاف دین و دیار است یعنی
اگر کسی شخص را از ورثه گردیدن مانع میشود مانند موجبات ارث چهار اندک قتل است یعنی اگر کسی
مورث خود را بکشد بوجهی که از آن قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترک مقتول محروم
خواهد ماند و این صورت در قتل عمد و شبه عمد و قتل خطا و جاری مجری خطا تحقق میشود پس قتل بالتسبیب
و قتل بوجه قصاص محذور مانع و قتل بجهالت جنون و بربان صبا مانع ارث نیست و کشتن پدر پر را
اگر چه موجب قصاص نکاره نیست لکن مانع ارث است و از وراثت عشریه قتل عمد مانع ارث است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

[illegible]

و نزد امام شافعی و الا الموالاة را اعتباری نیست و مذمب امامیه درین مسئله مثل خنیفه است و علمای ایشان
 این ولای را بولای ضمان جبریه تعبیر میکنند سه بعد از اینها مقرر له ایجان به بالنسب بر دیگران بعنوان پدر
 شود نه زین اقراره نسبت ثابت و مقرای یار به مرد بر قول خویش هم ظاهر و تشاور و مذهب ای ماهر به
 یعنی بعد موالی الموالاة مقرر له بالنسب علی الغیر و ارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده بر او به نسب بر دیگری
 باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرر له بآن غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود و پدر و مکره
 او را ظاهراً نشد یعنی کسی که اقرار کننده را مکره نباشد و پوشیده ماند که مقرر له بشه شرط شرط است اول اینکه اقرار
 نسبش بر غیر باشد نه بر خود و مثلاً شخصی مجهول النسب کسی گوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
 نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این بر من است نسبش با اقرار مقر ثابت خواهد
 بود و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید و دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرر له غیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش ایجد
 تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوارث شرعی خواهد شد موم آنکه مقرر اقرار خود
 بر پدر چه اگر اقرار بر کرد و وارث بنوی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
 از اقربای نسبی مقرر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر کرده که بتام در وجه وارث مقرر له باین شرط
 توان رسید و مقرر له باین شرط از انواران وارث میشود که مقرر له بادی اعیان قرابتش بخود مستحق مال
 خودش گردانیده و نزد ائمه عشریه بعد ولای ضمان جبریه یعنی ولای موالاة آخرین مراتب ارث
 ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصلح اشعیه خواهد رسید
 و در صورت بودن تنماز و جاز مره ورثه بعد اادی حقش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر است
 امام اختلاف است که برای امام امامت دارند یا بر فقر اقصمت نمایند سه پس اادی وصیتی است که آن
 بزیاده شد از ثلث ایجان به یعنی بعد از ان از مال متروک با اادی وصیتی که زائد بر ثلث مال
 بر دارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
 است سه بعد از اینها بنه به بیت المال مال متروک ای خجته خصال به بیت المال آنست که حکام
 عادل جاسه مقرر میکردند تا مال لاوارث که را آنجا ذخیره نمند و رفع حوائج محتاجان از آن نمایند
 و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث و الا الامانه است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
 نیست و در بیان ورثه نسبیه که اهل فرض و عصبه و ذور رحم اند سه اهل فرض از
 سه قسم وارث دان به عصبه و ذور رحم بود پس از ان به یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم از ان سه
 قسم سیکه اهل فرض و دم عصبیات موم ذور رحم اند حالاً تقریب این هر سه قسم می کنند و می گوید

ثلث حق و نیست ششم خاله عیینه ششم خاله علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرض نمایند و هم خاله انیا فید که با اعمام برادر
دی تنایک ثلث با خال و خاله غیر انیا فید به عالم وحدت سدس الثلث میسالت زیادت ثلث الثلث همین گردیده
و این هر چهار از طبقه ثلث اند و نیز دویم زوج که با هر طبقه و لرتیه است با ولدیت ثمن و بدو نشس ربع فریق و نیست
و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و نبت الابن از این
نیستند که براسه اینها سهمی معین نیست بل از دوی الارحام و دوی القرابت اند سهام **اب** **س**
فرض خالص سدس دی پدری یا ابن یا ابن و است اگر پدر صرح یا غیر خالی از ستم نیست پس فقیر درین شعر
چنین مناسب است فرض خالص سدس رسد پدری است با ابن و ابن یا ابن اگر پدری پدر را حاصل
اول فرض محض که سدس است بوی پدر رسد و آن چیزی دیگر با و غیر رسد و این در صورتیست که پدر با پدریست
یا پدر رسد و آن طفل باشد و نیز دوا میسر پدر را فرض محض با مطلق اولادیت است و ذکر باشد یا اناث عالی
یا سافل و دوم عصوبت محضه چنانچه میگردد و تقصیب حق دیگر نیست و ولد این هم ولد گنیت و یعنی در صورتیکه
اولادیت اولاد پدریست نباید در عصوبت شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگردد و نیز دوا میسر
بفرض و باقی بر و خواهد گرفت سوم فرض محض و عصوبت هر دوی فرض تقصیب حق و بر دوت است یا نبت ابن
اگر با و است یعنی اگر با پدریست دختر با و غیر پدریست باشد در صورت فرض عصوبت هر دو پدر را سدس
با و غیر نصیبت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند عصوبت و نیز دوا میسر در صورت سوم باقی تر که **اب**
و نبت یا نبت الابن رو خواهد نمود و تخصیص این حکم بابت و نبت الابن نیست بلکه نبت البنت هم نزد ایشان
درین حکم مشارکت دارد و سهام جدی چون پدر و ان نصیب جمیع و لیک در پنج جات فرق
صریح بعد ازین فرق است شرح و بیان به حاجب و مگر پدر و ان به گریست بدخل اب پیوست
جدی صحیح است و در نه فاسد نیست یعنی حصه جد مثل حصه پدر است زیادت یک حالت پس جد را چهار حال
باشد که آنکه اگر ابن یا ابن الابن با و باشد سدس بفرصیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد
نیت باشد عصوبت خواهد گردید سوم با نبت یا نبت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا
فرست ظاهر است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدریست عاجب جدیست و وجه صحیح
است که در سببش بسوی میت پدریست و غلبی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر
جدی که بدخل ام میت پیوندد آن جد فاسد است چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن
پنج مقام اختلاف جد با اب که شترش بر مایه محمول نموده یک آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب
مادر خود است و جد حاجب و نیست با اتفاق فریقین جمعی آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر را

نصف باقی از نصیب بعد از زوجین است اگر با پدر و مادر و بعد از زوجین باشد و نزد امیه نصف کل ترک است بهر حال و اگر
 اینجا بعد بر جای پدر باشد نزد ختیله یا در نصف کل مال خواهد رسید غلافا لا یلای یوسف رحمه الله و نزد امیه چه خود محرم با
 الارث بوجه مادری است حتی آنکه در سهام اخت عینی مبین است که پدر مستحق بالاعیان است بالا جماع و چه مستحق بالانما
 نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو یوسف چه کسی آنکه در احوال اخت علانی بیان کرده بود بالاعیان با وجود
 ساقط میشود بالا جماع و بجز ساقط میشود بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابو یوسف چه کسی آنکه پدر مستحق را با پدرش مدعی
 میرسد نزد ابی یوسف و چه در چیزی میرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امیه همه و لا پدر پس خواهد رسید
 و پدر و چه را با وجود پدر حقیقی از او نیست و این مسئله درین مضمون بای ندرگرفته پس داخل در و چه و یا پس
 نخواهد بود و نزد امیه در توریث اجداد مجتمع نمیدانند یا صحیح اخلاقی نیست اگر چه در سهام آنها تفاوتی هست پس
 حق چه و چه پدری دو نصف است لکن کفر نسبت لانخی و حق چه و چه مادری حصه مادر است که یک ثلث باشد
 بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنافی همه مال یکی میرسد و ابوبین و اولادیت حاجب اجداد و وراثت
 و یا برادران و خواهران وراثت عیانند پس سهام برادران عینی و علانی با چه پدری و محض خواهران
 کذاتی با جدات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اختیانی با چه و چه مادری در یک سلب
 مثلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میکنند و چه و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانی و وراثتند
 که با وجود وراثت طبقه اولی یعنی ابوبین و اولاد حیطی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانی اهل طبقه ثالثه که
 اعمام و عمات و احوال و حالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه سه نسل یا نسل
 این اگر با دست چه ربع و در نصف حصه شصت چه در دو جان نصیب شوهر زن برسان چه کن چنین نصیب
 منقسم بر نان چه یقین شوهر با دو حال است یکی آنکه با شوهر اولادیت یا اولاد پسریست یافته شود و در صورت
 حصه شوهر ربع است و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه شصت نصیب است در حصه زوجه در همین دو صورت نصیب
 حصه زوج است یعنی با وجود و ولد یا اولاد ابوبین ثمن است که نصف ربع باشد و بصورت فخران اینها ربع است
 که نصف نصف باشد و نزد امیه در تقیص حصه زن و شوهر تقیص با اولاد ابوبین نیست بلکه اولاد الا و اولاد
 کافیهست پس با وجود این البتت نزد ایشان حصه ادنی زوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه اعلی اگر
 زوجات متعدد باشند همین سهمش را که ربع یا ثمن است بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل سنت
 و شیعه و نزد امیه زوج از زمره منیر و علیه است و زوجه مستحقه و نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از
 اهل رد نیست چنانچه گذشت و احتمالی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین رعیت عین انشیه
 و عین آلات نمیشود لکن از قیمت انشیه و آلات مثل چوب و خشت غیره بهر می برد عین الا امیه خلاف آن

سهم زوجه

سهم اولاد
سهم مادر

سهم خواجه

اولاد نسبت کند و ایشان از بر قسم ترک نصیبی دارد و سهم اولاد اولاد هم سه ده یک کس سدرس ز مادر میان
هر زائد ثلث ولی یکسان مانع ارث شان نشدند مگر پدر و جد و نسل و نسل پس یعنی اولاد مادر را سه حال
اول آنکه اگر کسی باشد مرد بود یا زن سدرس باید داد و دو قسم آنکه اگر زائد از یک باشد ثلث باید داد و خود را و
اینها در استحقاق تقسیم مساوی اند و سوم آنکه پدر و جد و اولاد و پسرش حاجب میباشد و در اینجا همیشه
اختلاف کردند و درین که اولاد و اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با اولاد انانین نمیکند پس اولاد و محرمی خارج بود
اگر چه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب و اولاد ام نشانند سهم مادر سه ده جاد سدرس اگر با او نسبت باشد
نسل یا نسل بن اگر چه فرست یا بن و اخ و یک فوق ز یک و ورنه از کل ثلث و بی بیشک باید آنکه
مادر را سه حال است یک آنکه اگر ولایت یا ولد لابن یا فوق لواحد از برادر و خواهر همتی باشد یا علای یا اقربا
یا فقه شود سدرس جاد باید داد و علمای امامیه برادران فوق لواحد و خواهران فوق الثلث و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علای یا اقربانی در صورت اجتماع پدر یا مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از زیاد
سهم او بر سدرس میدانند لکن با مادر خود و آنها را محجوب الارث می شمارند و دوم آنکه اگر از اینها کسی نباشد ثلث کل
ترک بکوی بدینند و نزد امامیه محجوب نقصان منحصر بر ولد لابن نیست بلکه اولاد و محرمی و پسری و دین طریقه و مساکین
الاقدام اند و سوم سه مان پدر یا یکی از شوهر و زن و اگر با و نسبت پس ششوا زن بدو سهم زن نصیب شود
از ثلث و دیند و باینست که اگر با مادر پدر و جد از زوجین باشند پس بعد برادر و زن حصه
احد الزوجین هر چه از ترک باقی ماند ثلث بن باقی با مادر باید داد و از ثلث نصیب و بر حصه پدر لازم نیاید
نزد امامیه ثلث کل ترک حق مادر است و همچنین از بن عباس رحمه الله نیز و ولایت به جای اب جد بود اگر انچه
حکم جانشیت چون پدر یا جد یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
پدر استحقاق ثلث از کل ترک خواهد بود و هر چه از حصه احد الزوجین ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق بر جد
خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم است پس مادر در رضیعت هم ثلث
باقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بنده باینکه مادر حاجب جد است و جد در تفتیص حق و
داخلی ندارد پس باقی بر مادر رد باید کرد و باید دانست که نزد شیعه ابی بن بیت و اولادش بطه اولی از ورنه اند
که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی و ارث ترک نیست سدرام جده سه حصه جده صحیح ششم و در
لاب جده است خواه لام کن بجدات این سدرس مقوم و یک هر گاه ام شود محرم و بنیت جده صحیح را داد
حال است اول آنکه سهم جده صحیح خواهد پدری باشد یا مادری سدرس است اگر جرات فوق واحد باشد زمین سدرس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جرات ائمه باشند یا ابویه

یا البوی با وجود ام محب بشده یعنی مادر حاجب جدات هر قسم است و در مذهل مایه اثنا عشریه جد از این فرمود
 نیست و ارتش بقرب است و ابوبن و اولاد حاجب استند و هم جد و مادری بصورت اجتماع او با جد باید
 پدری یک ثلث است تنها باشد یا جد مادری و واحد باشد استعد و اولاد ام درین ثلث باقی شرکت
 و تقسیم السویه بین آن ذکر و الا ناس است و جد پدری یا جد یا جد و مادری سخن و ثلث است تنها باشد
 یا با جد پدری و واحد بود استعد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت
 اختلاف ذکر و اناث للذکر ضعف لانی منقسم خواهد شد گفت بویوسف این سدس کیان به سه تقسیم
 بر سر ایدان به کرد و قسمت محمد ایما مان به جرات این سدس نه بر ایدان به کرد و نزد خفیه بصورت تعدد جدات
 و تقسیم سدس میان آنها اختلاف است قول ام ابی یوسف حر لاند ثلث که این سدس السویه بر ایدان
 جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد بالناسعه و اگر سه باشد اثلثا و اگر چهار باشد ارباعا قسمت کنند و همین
 قول راجح است و امام محمد این سدس بر جرات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ایدان قسمت نیکن پس اگر کسی
 به و وجه قرابت دارد و جد و دیگر یک جت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث از آن سدس خواهد بود
 و ذات قرابت واحد یک ثلث از آن سدس و همین است مذمب شیعه قریبش چنانست که مثلا تقسیم اختر
 عمه عینیه خود و روح نمود و از وی پسری بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود و جد ذات القرابتین است که
 مادر جد مادری او هم چنان است و مادر جد پدری و سه ذات قرابت واحد است بدین صورت

ام

ام

ام

اب

ام

الاب

الام

سه سبب جد جد است اگر پدری راست حاجب او و پدر میگوید که سبب جد و گردیدن اگر جد واقع شده
 یعنی در انساب و بسوی است جد و اسطر باشد مثل مادر جد پس چنین جد و پدری را جد حاجب است چنانکه
 پدر حاجب جمیع جدات پدری است و ازین جهت که ام الاب و ام الام الاب را جد حاجب نیست به باز قری
 بهر طریق که هست به کمر از بهر حجب بعدی است چنانچه بعد ازین باید دانست که جد قریب بمیت از هر
 طریق که باشد مادری یا پدری برای محب کردن جد و کعبه تر باشد که سبب است ای جد قریب حاجب
 جد بعدی است جد قریب هم حاجب جد بعدی است اتفاق فریقین به جد فاسد نسبتش داخل گردند و آن
 صحیحی عاقل سوگمن است فاسد میست و باز زنان اب که این است این تعریف جد صحیح و فاسد است

اما جده صحیح است که در نسبت او بسوی میت جده فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه بسوی میت نسبت کنند
 یک باب یا از یک میان دوام واقع شود و هر جده که در نسبت بسوی میت اب در میان دوام واقع شود
 صحیح باشد پس بطین و ام ام اب و ام ام لام هر دو صحیح اند و در بطین سوم از چهار جدات ام اب اب ام ام اب
 هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادرزی و ام ام اب لام فاسده مادری که در اب میان دوام واقع شده
 و در بطین چهار ام از نسبت جدات ام اب اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام ام اب هر سه جدات صحیح هستند
 اند و ام ام ام اب لام جملگی اب میان دوام فاسده پدری است و ام ام اب اب ام و ام ام ام اب لام و ام
 اب ام لام هر سه جده فاسده مادری اند و یک ام ام ام لام صحیح مادر است و در بطین پنج عدد جدات باشد و ده
 می رسد پنج از آن صحیح و باز ده فاسده اند و در یافت تعداد جدات و در بطین ده هم محتاج به ثبت نظر نیست لکن در
 مراتب فوقانی پس قاعده دریافت تعداد جدات امتیاز صحیح است از فاسد است که از شمار مراتب بطین دو بگیرند
 و هر چه باقی ماند این دو را بر عدد شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف تعداد جدات و در آن بطین خواهد بود
 و آن شماره مراتب بطین عدد جدات صحیح است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطین ششم دو گرفته بشمار
 چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از آن بشمار مراتب بطین صحیح اند و بت و کشت فاسد
 و علمای امانیه را احتیاج امتیاز صحیح است از فاسد است که نزد آنها فاسد و جدات مانع ارشاق میشود
 سهام بنات نه بهر یک بت نصف و بهر کثیره دو ثلث نیند بندند تا خبره عصبیات اند با پس شش
 نصف حظ پسر و بهر یک بت یعنی بنات صلیبه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
 یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حصه آنها دو
 است سوم حصوت که با پسریست عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می گردد و بالاتفاق بین الفرقین سهام
 بنات الا بن است همچنین است فرض بت پسر نیست بنی از صلیب میت اگر یعنی دختر پسرش
 حال است پس اگر دختر صلیب نیست با او باشد مثل دختر صلیب فرض و دو حال است که نصف واحد را دو
 ثلث فوق الواحد را دو فردا از بت پسر دختر پسر صلیب مخصوصه نیست بلکه عام است و دختر پسر صلیب باشد با تو
 از آن چون بت بن الا بن و بت بن ابن الا بن و آن ثلث بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند
 نه و از دو یک از صلیب را پسر اگر علیاست می توده میره جز درین میت فرض نیست میره و در باشند ناقض شمره
 یعنی حالت سوم نیست که اگر این بت ابن یک دختر صلیب است باشد بت ابن دیگر باشد لکن آنکه در جده ازین بت
 الا بن علیاست مثلاً یکی بت ابن الا بن است و آن دیگر بت ابن است درین صورت سهم فرض بت ابن
 مذکوره را از بت پسر من نخواهد بود زیرا که بت صلیب واحد خواهد بت ابن واحد علیا برگاه نصف در سهم گذشت

سهام بنات
سهام بنات الا بن

پنج مصلی غیر سبب نماند یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن است و دخترهای دیگر از هر سبب و فریق باو می باشد و مساوی اگر تیر نسبت نصف تر که خواهد گرفت و وسطی را از همین فریق اول باید ختری که موازی و محاذی است یعنی علیا از فریق ثانی یک سبب بدیند باقی ماندند شش که سببی از فریق اول و وسطی و سببی از فریق ثانی و بر سه فریق ثالث باشند حصه اینها از ترکه است نخواهد رسید بلکه باقی تر که رسالت انعام متعلق بر ذوات الفروض مذکور در خواهند کرد و در غلام است نیز با اینها بدین سبب که آنرا بدین خواص نیست یا بالابد صاحب سهم نیست و اصل بدین نسبت سهم غلام او گیرد و بدین است ساقط سوای او بکس که یعنی اگر یارین بنات الابن پسری از اولاد این نیز در یک ازین سه فریق باشند ازین هر بنات الابن کن بنت را حصه میکند که پسند کور در درجه باو می باشد و نیز آن بنت را حصه میکند که در درجه ازین پس علیا و بالابد بش طیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را حصه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر که که بود و این پس حصه شد و هست بقدر نصف حصه پسند که میگردد و بنات که سوای حصه اند یعنی آنها که در درجه سببی از پسند کور باشند ساقط میشوند و صورت سبب این است

الفرق الاول علیا بنت الابن بنت ابن سبب بنت ابن	الفرق الثانی الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سبب بنت ابن	الفرق الثالث الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سبب بنت ابن
---	---	---

بر تقدیر غلام در صورت این سبب بر پنج نوع متفرع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این بر دو تر که بر انصوب است اما با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه موازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعینای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و سبب باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه مساوی از درجه سببی فریق اول باشد پس نصف بعینا اول و سبب بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سببی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام اخماً انقسام خواهد یافت و ثلث باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه سببی از فریق ثانی باشد پس بعینای اول و سبب بوسطی و علیای ثانی پس در باقی این این حصه سببی اول و وسطی سببی ثانی و علیای و سبب ثالث سبب ثانی و سببی ثالث بی بهره ماند و پنجم اینکه غلام در برابر سببی ثالث باشد پس نصف سبب

سازم اخوات عقیقه

سازم اخوات علامه

بزرگوار رسد و بقیه سیاه غلام و بنات مستحقان منقسم گردد و دو مرتبه حج و عمره بکند و ملائکه و معصای بختی بخورد و باید
 و نیز دامیه درین سلسله در صورت اول همان حکم است که نزد اول سنت است و در صورت باقیه وجود و عدم غلام
 سادی است هر که بعلیای خرق اول بر نیاید در تنس خواهر کسب و دیگر از انفسی از ترک خود بود و سدهام
 اخوات عقیقه به هر که کنی خواهر ایمان و نصیب بخش کشید و نشان بدست اخوات ایامیه را پنج حال است
 اول اگر تنها یک است نصف با و باید داد و دو دم اگر فوق الواحده باشد و ثلث بهند بال اتفاق بین افریقین
 فقط بخت درین شمر تواند که اگر از بخشش با باشد و محتمل که معنی هم و جدا باشد حالت سوم به عصب بال رخ
 چو غور و در دو و در هرات نصبت از یک که بدست خواهر ایمانیه باشد و در یک شغل خود شایسته ایمانی باشد حصه
 خواهر که در پس ترک میان رخ و اخت للذکر حظ الاثین خواهر بود و بالاتفاق حالت چهارم به بنات و بنات
 این رساند آنچه باقی است حصه ایشان بدست دختران صلی و دختران پسر و خواهران ایمانی را عصبه میکنند
 پس اول حصص بنات صلیه منات الابن از ترک رسانید و باقی را در حصه خواهران بدهند و چهارم به امامیه
 با و دختران صلیه و دختران پسر و بکایه اولاد اولاد و اخوات ایمانی را نصیب در ترک نسبت حالت پنجم به مانع
 ارث شان چهار شمرند اب و جد نیز این ابن پسر نصیب پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران ایمانی را از
 ارث مانع میشوند لکن در واقعیت جدا اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میدانند و همین قول بخدا حنفیه است
 و نیز در صاحبین علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذاهب امامیه جد و جد و گویا منصب خواهران ایمانیه اند
 و نیز نیز و این فرقه در واقعیت تخفیف این الابن نیست بکایه اولاد اولاد و مانع و حاجب اخوات است سهام
 اخوات علامه به نسبت رفو بی زایمانی پذیرد ریخت شغل و دانی بدست یک کثیر از نشان
 ای برادر زاده فرض رسان بدست هر گاه که خواهری ایمانیه بنات است لایب را که خواهر علامه باشد
 مثل قائم مقام آن و اندو این خواهران علامه بدست حال است اول اگر وای به باشد نصف دوم
 اگر زاده از یک باشد و ثلث افریقیت رسانند بالاتفاق بین افریقین به اخت عینی اگر یک است و بی به
 پدری را در پس چن است بی و در یک از اند پس پدری بدست شود و از نصیب ارث بر سه و و حالت
 سوم نسبت که اگر با اخوات علامه یک اخت ایمانیه باشد علامه را در پس خواهند داد و بر سه تکمیل
 نشان حالت چهارم این که اگر با و اخوات ایمانیه زاده بر یک باشد اخوات پدری از ارث محروم میمانند
 و نزد امامیه خواهر ایمانیه واحد باشد یا زاده و مطلق علامه است سه اگر از او معصیت باشد بدست نصف سهم
 خود به که در حالت حج اگر برادر طایفه هم با خواهران علامه با وجود خواهران ایمانیه یافته شود خواهران علامه را عصبه
 میکردند و باقی ترک میان این پدر و خواهران پسر و لذلک ضعف الاثنی تقسیم پدر و خواهر و مادرین و در تمام بنو العلامات چیز سه

میراث و حالت ششم آنکه به اینات و بنات بر سرشان نه از عصوبت تمامه با ایشان که اگر بجای مصرح ثانیه
چنین میگفت بهتر بود مع البقیه عصوبت شان و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسرری با خوا
علاقه یافته شوند خواهران علامتیه را عصبه دیگر دانند و هر چهار حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخوابان
رسانند و عصبه که لامیه اولادیت از ذکر وراثت هر که بود کوفه و تر باشد حاجب آنهاست و حالات هفتم حالت
حرام آنهاست باین طریق نه همه علاقائی و بنو الاعیان نه از اب جد و این بناتشان بد ساقط از
ارث و هم بنو العلات نه از اخ عینی ای که امی ذاتی نه یعنی جمله برادران و خواهران علامتیه و اعیانیه را بوجه
چهار شخص از درجارت ساقط باید دانست یکی بجهت نزد امام یا جعفیفه رحمة الله و بنو الخوارزمی الصاجیه
والا لامیه دوم بجهت سوم پسرش چهارم بن لابن و بنو دامیه سجای بن و بن لابن اولاد و اولاد
الاولاد است که مادر را و نیزه را بنو العلات مستطیحه هم هست که آن برادر اعیانیه باشد و بنو دامیه
در استقامت بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مستطیحه بنو العلات اند و بنو العلات
مستطیحه هم هست که بیانش میکند اخ عینی بر بنت و بنت پسر و عصبه گشت ای برادر اگر چه بنو العلات
بود و بنیان به حاجب دس است بهر شان پس هرگاه خواهر اعیانیه یا دختر صلبیه یا دختر پسرری عصبه شود و اولاد
را محروم خواهد گشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی را بلامیه استیجاب بعصوبت خواهد
گرفت و بنو دامیه چون با وجود بنت یا بنت لابن اخت عینی خودش محجوب است باید که چه مرد بیان
اخت لامیه مادر اخت را گذشت بیان پدر میان سهام مادران بدین معنی احوال اخت خانی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید و بیان
عصبات سه عصبه را اگر شرح مطلبی پس هست یا هم پس به تخمین است و نسخ موجود این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس ثاب آنست که باندک تغییر چنین خوانند مع عصبه
چو شرح میطلبی یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبی و دیگری عصبه
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت نسبی دان بنفسه بالغیر مع الغیر از پس فیثرت
فیثرت ضامحه و سکون تخانیه یعنی ضرر و گزند و ایجا از قبیل خشونت معنی شعر نیست که عصبه نسبی است
قسمت اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انساب او بسوی میت دخل انتی نباشد و هم عصبه بالغیر
و آن زمیت که با عصبه بنفسه عصبه شود و هم عصبه مع الغیر آن زمیت که با زنی دیگر عصبه شود و هر چهار فرض
زن دیگر مانند زن بگیرد میان عصبه بنفسه سه عصبه و ان بنفسه چهار عصبه و در چهار قسمی تکرار بنو دامیه پس
اصل او میان به جز اب جز بود پس از ان بدین معنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم تقسیم

در بیان عصبات بیان اخت لامیه

بنو عصبه

و همچنین جناب ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاقی اعیانی مقدم است بر علاقی الحال تاظم حدت براسه توضیح قوت
 جرات و قرابت بیان میکند و پسر را توضیح چیز دهنده به است یعنی اگر عینیت برده اگر سن بیسودم سبجای این شعر
 چنین میگفتم به سه پدری را شمار کن لاشه به است یعنی اگر محاذی وی به که توضیح اقویست و قوت قرابت
 از ان متبادر نفهم میباشد. بالجماع حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا پسر یعنی
 علاقی را که تساوی الرتب باشد هیچ چیز نباید داد که چنین ندادن یا همین اعیانی برای تو بهترست زیرا که علاقی
 قرابت واحد دارد و اعیانی ذو القربا نیست و نزدیک مایه هم همین است که ترجیح جرات قرابت به قرابت
 کمره در یک سلسله خاص که جملع ابن عم اعیانی با عم علاقی است پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاقی است نزد
 بیان عصبه بالغیر و ان تو بالغیر چار زن کاشان به فرض دار که نصف یا ثلث است هم نیست ابن
 بر شمری به اخت یعنی و بعد پدری به عصبه و ان بغیر با هر یک به باخ و نصف از به پیشک به یعنی به
 بالغیر از زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند و اب افروض که فرضیه بیان نصف و دو ثلث است و
 آن خرد و دختر و خواهر اعیانی و خواهر علاقیست که هر یکی از اینها با برادر خود را که ابن مین لابن و برادر اعیانی
 و برادر علاقی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب از در حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدرست
 که اما همچنین ارث را بارت با القربا تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبه گویند و دیگر فرق آنست که دختران
 پسری با ابن لابن که اسفل از اینها باشند نیز عصبه میشوند و در مایل سنت چنانچه در سلسله تشبیه گذشت نزد
 اما به قرب سقط العبد خواهد بود و زن که او را نشد فرض نصیب به باخ خود گذشت و نصیب به همه نیست
 عم چنین میدان به شت از خیز هم برین عنوان به و نصیب بمعنی ذات العصوبه هر چند حکم است شاید بغیر و شری
 در تخیله تاظم رحمت طری از جزو نسبت اگر چنین میگفت بهتر بود و ع نزد برادرش نصیب به یعنی برادرش را
 عصبه کردن و انعم بر خلافه شعار نسبت زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض نباشد با برادر خود
 عصبه نمیکرد و برادرش هر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و ان زنان عمه و بنت عم و بنت
 از اند که در زمره ذوی الارحام النسلک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ باشند
 حظی از میراث ندارند و نزد علمای مایه اینها نیز از باب قرابت یعنی از قبیل عصبات مطلقه اهل سنت اند
 که با برادران خود با نصف حصه برادران میگردد بقاعده لذلک لخص الاثنین بیان عصبه مع الغیر
 و ان مع الغیر بر زنی گویند به عصبه باز زن که لایه خواهر غیر مادری را گیرد به یا ربانت و بنت ابن نظیر به یعنی
 عصبه مع الغیر نیست که باز زن غیر عصبه شود و هر چه از فرض کن زن باقی ماند بگیر نظیر آن خواهر غیر مادریست
 یعنی اخت اعیانی یا علائیکه بابت صلبی است یا بنت لابن عصبه میشود و باقی تر که از فراسه میگرد

نماوی المیزان

نماوی المیزان

الحال ناظم علی الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولایت پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
در آید خود بخود بلامعاقتش آزاد میشود و بناگس عصوبت ولای او برسد و مولی العتقا او دیگر دود و ذر هم عبارت از
مصاب قرابتی که سبب حم و دلا متحقق شده باشد و ذر محرم آن ذوی القربی است که بصورت ذر و کورت احدی با
و انوشته اخروی شرف الحاح بینا جائز نباشد و بقید ذی رحم محرم رضای خارج شد که اگر مالک آنها شود
منفق نخواهد شد و تحتارامیه انتفاع محارم رضایه است باید دانست که اقربا است تمام اندیکه قریبه
و آن اصول اند بر چند مالاروند و فروع هر چند فرد تر باشند هر کس که مالک یک از این اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بلامعاقت با لاتفاق بین القریبین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
اتهام و اعمام و عمت و احوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلامقصد آزاد شوند خلافا
للاشفا فی رحله اند و در امامیه در شرع رجال اقربا متوسط را همین حکم است و در شرع
نسوان این حکم نیست که شرع آنها مساوی معودین و دیگر بلامقصد آزاد نمی شود و معودین مرد از اصول
و فروع است بموم بعیده که اولاد اعمام و عمت و اولاد احوال و خالات باشد اینها بجز ملک بلامقصد
آزاد نخواهند شد بلامخلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصبرعه ثانیه میت اول
ازین بابیات دلالت بر عموم مالک دارد و اگر از آنجا که مالک باشد یا از غیره اقربای او
و مقصود است که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افت خود بخود بلامقصد عتق آزادی میشود
پس بجا که مصبرع ثانی چنین بایستی گفت مصبرعه که بکفایت رب خود است و باید
و لفظ شود آزاد صفا مفید منتهی خود بخود دست تصریح بدان ضروریست که اگر آزاد و عتق می داند
متولد سه بنت خرد شد پس بیجا ه زن سه لای دلبره بنمودند و در شرع پدر به اتفاق
اینچنین اگر افتاد که یک میت و دیگر کسی داد پس مال پدر به سه دختر به و ثلث
فرض شان ده لای دلبره آن دود دختر که بود ای دانا پدرشان خرید ه آنها به ثلث باقیش ره و لای
نقد خیس ه آنها را بدی سه خمس صاحب سی صاحب است را اگر دود سی به صحت مسئله شود نظا هر از چهل
بیج که تولی ما هر آیین شالی است از هله مولی العتقا تفصیلش است که اگر نه خمره را بعد در ملک خود
آورده سه دختر از آن متولد شدند و این بر سه دختر آن خمره خواهند بود که اولاد و حریت و عتق متبع ما
میباشند پس بر سه دختر آن دود دختر که بر می و صغری باشد بعوض بیجا دینار پدر خود را که عتق است
از مالکش خرید که دینار بر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری است و دینار و کبری سی دینار و در قیمت
داد پس بعد وفات پدر از تر که اشش ثلث از روه فریغه بر سه دختر آن باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بان دو دو نفر آن که هر فرد از خبر بداند و از روی ولایت دارد بعد از آن است که باقی اینج صواب باید کرد
 خسران است که دینا یعنی بخت کبری بدیند و صاحب دنیا یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسأله است
 و وقت بر روست بنات شش متقسم میشود و نیز یک شش باقی بر سهام و ملا که پنج اند و تقاضا ندارد و میان هر دو
 تا این است پس این پنج را اگر تقسیم و در عدد و روست بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده
 در سه که عدد اصل سلبه است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس سلبه بنات شش از چهل و پنج بقیه
 که تقسیم از آن تقسیم میشود و بنات شش در فرقیته و شش که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک خرد و ده
 خواهد گرفت و از آن پانزده باقی که بکبری و شش صغری در وجه و لا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین سلبه
 و لا شش را تا میرسد که اتفاق بشرای محارم مورث و لا نیست بلکه تقنینی بفرقیته و یک شش بر دهر سه
 و خزان تقسیم خواهد شد و سلبه از سه در پست شده یک یک بهر یک خواهد رسید و ملا که شش چهل و پنج و در هر یک
 پنج است پس ابتدا بش چهل و پنج واجب است بیان حجب است قسمی از حجب بنات نقصان است و
 قسم ثانی حجب حرمان است و حجب نقصان است سهم که گفتیم و بوجود کسی میباشد که حجب پنج حاکم
 و سکون حیم و نیست یعنی باز و نه متن است و در مقام این علم باز و نه متن و اوست بوجود و ارثی دیگر از سهم
 خودش کلاً او بعد از آن دو قسم است یکی حجب نقصان و دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
 گردیدن سهم است بوجه شخصی دیگر از سهم او این پنج کس من و شوهر و پدری اخت و ام و بنت پس و حجب
 نقصان انیمه در شش و در بیان سهام کردم من و پستی اول حجب نقصان ای کسانی که بوجود دیگری در وجه
 شان نقصان حادث میشود پنج نفر از وجه و زوج و خواهر علانی و مادر و بنت الابن که در وجه و زوج و بنت
 و زوج از نصف برمی با وجود اولاد یا اولاد دیگر حجب بنان محجوب میشود و اخت علامیه بوجود واحد و عینیه از
 بعد من محجوب میشود و مادر و بنت بعد من بوجود اولاد و وجود فوقی لواحد از برادران و خواهران تنزل میکند
 و بنت الابن با وجود واحد و عینیه از نصف بعد من محجوب میشود و نزد علمای امامیه زوج و وجه و مادر محجوب
 نقصان اند و خواهر علانی و بنت الابن محجوب حجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
 آنها بر روشن کردن حجبی است که اختلافی که در آن بین الفریقین واقع است شرح گردیده است حجب بنان چنانچه
 ای بر فن از هر پدرشالی نصیب شدن و پس تو میدان بپیشش و فریق و هر یک از آن و یکم تحقیق و
 بهر یک نیست حجب حرمان که با یافت گاهی بنوی دیگر و از فریقی که اول است شمر این ابن و زوج
 ام زن و دختر غیر از این شش بنان فریق دوم و کوهست محجوب حجب حرمان هم و حالا بیان قسم ثانی
 از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از میراث و علاقه نسبت به

حرام و ارثان و در فریق اند تحقیق هر یک بیان میکنیم که از آن فریق آنست که گاهی سبب مان محبوب نمیشود
و فریق دیگر آنست که سبب حرام گاهی بوی برده مییابد و فریق اول که سبب حرام گردانان غیر سببش نماند
پس ویدر و شود هر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسای و آنچه سوا از آن شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احوال محبوب سبب حرام سه هر اولی که سبب حرام کان و در فریق دوم بود ایجان و
باتو گویم و وصل پس محکم و نماند بنزد و تو هم به یقین بر آید دریافت کیفیت زبان سبب حرام که در فریق دوم
واقع میشود و وصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که این قسم سبب همانا اصل اول آنکه سه غیر نسل ام از شود و منسوب
بکس سوی میستای محبوب و با دو واسطه ندارد کار هیچ ذی واسطه بارت ای یار و با دو سبب بر واسطه و قول
است یعنی سوا ی اولاد مادر از شش دیگر بموی میست با واسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی واسطه از ارباب
ندارد و واسطه حاجب ذی واسطه میشود و وجه استثنای اولاد ام آنست که اینها با آنکه واسطه مادر منسوب میشوند
لکن در حاجب اینها نیست شرح این اصل بعد از این در شرح اشعار بعد گزارش خواهد یافت که اصل ثانی
همین که ای محبوب و بر بعد از قریب شد محبوب و ضابطه دان همان که در عصبیات به پیش ازین بر تو کردیم
اشبات و عصبیات را بسکون صادر نماید خواند بلکه شفع صادر وزن فعلان بفتح عین است بخلاف اشبات که
فعلان بسکون عین چنین بخلاف درین بحر جائز است باجماع اصل ثانی نیست که بعد یک صنف از قریب همان
محبوب میشود همان ضابطه که در عصبیات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبیات اتحاد سبب ضروری نیست و در اینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جهات با مادر که سبب
ارث اتحادی اهمیت است و بنات الا بنات صلبیه که موجب ارث فرزند است و ازین دو اصل انکشاف یک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الا بن المتوفی مع الا بن الی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حال آنکه بقاعده الا قریب بحجب الا بعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الامم باب وارث تواند شد
که اب قریب است و ام الامم همید با آنکه وارث میشود و سبب اندام واسطه که ام است و دختر مذنب اما میسر
هم برای دریافت سبب حرام و اصل نتوان یافت که ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی او بن و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجار
و جهات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عجات و احوال و خالات و اینها حاجب اباب و لاجهین
مراتب و الاموالی القاعده حاجب معالی المولات و وی مانع و لاء الامامه است و دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب بعد است در هر صنف پس که حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و کذا سه اندرین باب است قاعده و باتو گویم بطور فائده و هست مدلی بر زمره که مستحق جمیع

ای در برتاریت مدلی مست معدوم بیشک و گوشتد و چارث هر دو یک + مدلی اسم مفعول است از اول است
 انساب و توسل پس مدلی شخصی است که بواسطه انساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود و پس
 کسی مثلا نسبت بهیت مدلی است و اب که در وسط این اول است مدلی به باشد و همچنین این لای مدلی و این
 که واسطه انساب و بهیت شده مدلی به است ازین شعاع تحقیق اصل اول منظورست اندرین باب یعنی در باب انساب
 و انساب قاعده هست که بطریق فائده آفرینان میگویم که اگر مدلی مستحق جمیع ترک است تو بهیت واحد مثل
 خصوصیت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه و چارث هر دو یکی نباشند مثل
 پدر که باخوة مدلی بهیت و محبت واحد و محسوب است تمام ترک را گرفته مدلی را که باخوة اند از ارث محروم کرده
 با آنکه بهیت ارث پدر دیگر است محبت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت تمام و سبب شود چنانچه بهیت این لای مدلی
 اضنی این حاجب مدلی جد و این لای مدلی است و در نزد مستحق کل پس اگر چه شد یک چارث یک مدلی گردد
 نیست مدلی از ارثانچ شماره و در زوار از ازل ارث شماره اش می و اگر مدلی به مستحق جمیع ترک نباشد پس اگر سبب بتدیکه
 از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از و لزان نخواهد بود مثلاً ام با ام الام که در صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترک
 بهیت واحد که فرضیت باشد نسبت لکن حاجب مدلی یعنی ام الام است که مدلی را مستحق بهمان سبب محروم بود
 که مدلی به و گرفته است و زوای اگر سبب باشد هر یک از مدلی و مدلی به متحد نباشد در صورت مدلی از ازل ارث با
 چنانکه مادر رخ و اخت مدلی که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی رخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر است
 و سبب ارث رخ و اخت اخوت است میان فریق و محروم و محبوب و محب حرمان مد آنکه از ارث
 شود محروم و نه در باب بیشک است که معدوم و نسبت حاجب به و دیگر را که یکی از سبب است بهیچ کافر
 رفیق و هم قائل به حاجب غیر نیست ای عاقل و زاین سود می کنند اظهار که سبب حاجب نقصان است
 ای یک سبب لای سبب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود و زوای محضه بے شک مثل معدوم است که گاهی
 بهیچ یکی از سبب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذمب مانع شود چنانچه کافر و رفیق قائل مورث کفر بود
 محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین که پدر قائل پس باشد و مقتول مراه
 لای گذشت است این پدر حاجب هم مدلی نخواهد شد و ترک لای نخواهد رسید و از این سود و چنین آورد و آن
 که محروم حاجب دیگری بجهت نقصان است از سبب حرمان درین شعر اسقاط الف کلام که هر دو قطعی است محل است
 است ام کافر رایج پدر تراد و لیک نصف نزد مدلی است که کفرش باعث حرمان گردید
 میگوید که مادر که گزیده باشد از این خود مدلی شود هر امید پدر که این هر چند بود که محروم از میراث است لکن حاجب و بهیت
 از نصف بریم و تراد و فرقه خفیه و گذر اند الا امید نصف بشود خواهد رسید و وجود این کافر نقصانی نبود

میان فریق و محروم و محبوب حرمان

رسانید این مثال ما خود از روایتی است که از فی سلسله پیروی کافرو زوج و اخوین مسلم گذشته در گذشت حضرت
 وزید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترک بر ارجح کرد و بنحیین و ان مثالهای دیگر یک بر یک است
 پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر که اگر حق و قاتل باشد بر چنین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم بر آن است
 و توضیح آنکه باقیه چنانست که شخصی مرد و دختر یک فرقه و زوجه و ابوین که هشت حصه و با وجود بنت ربع است نزد
 خنیه امایه و ثمن نزد ابن مسعود و فی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت لابن مسلم گذشته قریه کافره
 صاحب بیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین اکثر فقهاء و بنا بر مذاهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسد
 محجوب شود و آنکه محجوب محجوب بر این است که ما پیش غیر او نمایان است به حاجت او بهر وجه و نزاع به
 نیست در آنکه هست بالاتفاق به هرگاه که حال محروم و من نشین گردید پس حال محجوب بشود تا امتیاز میان جز
 حاصل شود هر گس زور و غصب محجوب و نمایان گردیده آنرا محجوب محجوب حرمان ساخته است این محجوب
 دیگر از بهر وجه حرمان و نقصان حاجب مست بالاتفاق و تراعی و خلافی از بن مسعود درین خصوص روی
 نشد و همین مختار امایه است اما ل دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب محجوب حرمان محجوب
 محجوب نقصان باشد اختراع مطلقا بقصیده یا و زینا اگر محجوب به اب و ام پس زاب اگر چه شذیه
 هر دو محجوب لکن ای و بدیند محجوب نقصان بام برسد زینا و ده بجای ثلث سدن او را نه شش خواهد بود
 برادریت مطلقا که در آن قید عینی و علاق و اخائی ملحوظ نیست اگر چه زبانش از او و با اینها اگر مادر و پدر
 تنگ گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت است پس از پدر بر خندان اخوة و اخوات محجوب شده اند لکن مادر را
 از اینها محجوب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نیز و امایه گردد و برادر با چهار خواهر یک برادر
 و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و بدینجا حجت در یکجای نقصان خواهند شد و نه نقصانی با مادر نخواهد رسید
 دوم مثال آنکه محجوب محجوب حرمان حاجب محجوب حرمان باشد مادر ام اگر با او بهر جهت است پدر و دو
 اگر چه محجوب ام از پدر به شد ولی گشت از وزارت بدین مادر ام که شد او را به محجوب حرمان با او باید یعنی اگر
 با ام ام الام الام اب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الام با وجود اب محجوب الارث محجوب حرمان شد
 لکن از ان ام الام محجوب ام الام از درث خارج گردید زیرا که ام الام مذکور را از ام الام محجوب حرمان پیدا
 شد لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه نازی آید اما ل فرقی منوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید یعنی
 اصطلاحی محروم به با تو گویم که تا کی معلوم نیست محجوب محجوب حرمان او بهر جهت فرقی میان آن هر دو در ارث را
 گفته ام مبالغه چاره شد از اینها یکی او را چاره نیست محجوب محجوب است و ممنوع است از عالمان چنین مسروح
 نیست در آن هیچ وجه محروم بهر جهت در ذات خویش کاملند و دم بدینی معنی اصطلاحی محروم با تو میان

انهم ما معلوم کنی که محروم عبارت از محبوب بحسب حرمان نیست بل بیان هر دو فرق است و آن نیست که آنچه بر او محال باشد
 ارش بیان کرده ام که در حق و قتل اختلاف دین و اختلاف دایره باشد بر که در سبک این موانع از بیعت با شیطان
 پس از محبوب نیست بلکه ممنوع و محروم است همچنین از علما ممنوع شده و محروم هیچ راه و ارش نیست بلکه فی نفسه مثل
 محروم است که وجودش حکم عدم دارد و معنی گشت اندر و پیدا به مطلقا شد زایل ارش جدا به چنانچه یک معنی در
 محروم پیدا شد که بعد و ث آن معنی زایل ارش مطلقا جدا گردید که به بوجی خودش و ارش تواند شد و نه بنوعی
 از انواع تنجیبا جبارش تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع است اگر بجهای معنی مانعی میفرمود و قصر سانسات غیر
 متصور بود به همانا کسی که او محبوب به وجود کسی شدایی محبوب به مطلقا غیر از ارش بدان به بوجی است و ارش
 اذ ایحان به و ارش دان بوجی محبت که به غیر و ارش بوجی خویش شمره نشینی محروم بمثلان آنکس است او بود و
 محبوب شده پس محبوب را مطلقا غیر از ارش نباید دانست بل او بوجی و ارش ستان و به حیثیت که در حق محبت
 دیگران و او و ارش باید دانست که و ارش دیگر را از ارش محبوب میگرداند و نظر نکات خودش و هر وارث باید شمره
 بیان محتاج فروض است شش بیان گشت همه در قرآن به نصف و آن هم ربع شش پس از آن به نوع اول
 چهار شش نوع دو که در ثلثان و ثلث سدس و آن همی خمرج اعدادا به نوع نصف و دوشدایی و آن به تقصیر سال است
 حدیث از عالم حساب که در تقسیم ترکیب اقسام بدان بیشتر است پس میگردید که در قرآن شش شش نوعی آن گردیده
 سه از آن یک نوع که نصف و ربع و شش است و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس است و درین فروض بعضی
 محبت که به نوعی از این هر دو به نصف از مرتبه ادنی مرتبه اعلی ترقی میکند و به نصف از مرتبه اعلی با دانی تنزل نماید
 شش چون مضاعف کنند شش شود و ربع را چون تقصیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به نصف ربع شود و
 آن شش بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
 بالجمله هر گاه یک یک متناهی از این فروض شده در سائل یافته شود می بینی همانا از آن خارج هر یک باید دانست
 مگر نصف که همانا می نازد و غرض و و همت به یک خروج کس عبارت از اقل عدد است که این کس از آن عدد و واحد
 صحیح باید و می اینجا عبارت از عددیست که پیش از یافتن کس گرفته اند مثل ربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلثه
 و سدس و در یک نوع شده و سه یکجا به مخرجی جز نه کل پس است ترابه یعنی محتاج فرادینی فرادینی
 بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه جمع شوند غرض کسری که آن کس خردی است از کس دیگر گرفتن کسری
 مخسرج کل آن جزو را نباید گرفت پس صورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی یا کثرتا مخسرج اقل الکسور باید
 کرد چنانچه بر تقدیر اجماع نصف و شش بر خمرج شش اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس
 مخسرج سدس اکتفا کنند به مخرج نصف شش غیر از آن به اقل بعضی نوع ثنائی دان به شش و ربع

بیان محتاج فروض

و بعد از آنکه در کتب مختلف از این پنج کتب یک کتب اول و ثانی و سیم و چهارم و پنجم باشند پس فایده است که این پنج کتب

نیز در کتب مختلف از این پنج کتب یک کتب اول و ثانی و سیم و چهارم و پنجم باشند پس فایده است که این پنج کتب

نصف

نصف

سه شل یک

ربع

ربع

سه شل دو

غیر ربع

ثلث

سه شل دو

غیر ربع

ثلثان

ثلثان

سه شل دو

غیر ربع

ثلثان

ثلثان

ثلث

ثلث

سه شل دو

غیر ربع

ثلثان

ثلثان

ثلث

سدس

سه شل دو

غیر ربع

ثلثان

ثلثان

ثلث

سدس

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

ثلثان

بنیان محول به کند مرتب از دو قاب سام به ساز از محول این حساب تمام به یمنی از انجری و فروض و بعد از آنکه فایده فروض به محول در وقت بعضی جور دیان از محول نقصان زیاد و سلبه است و در آن طالع این علم زیادت بفری از انجری و محول است که کافی بفروض جمع باشد بر محول مذکور یعنی چون محول از دو قاب فروض جمع شده یکی کند بر محول مذکور بعد از زیادت کند که بفروض نه کوره و فایده و نقصان در محول یک س واقع شود بلکه نقصان رسدی و در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحد باشد و جلای بابیه محول قائل نیستند و آنرا ناجا شمارند و محول از دیاد فروض محول و انتقام محول نقص بر ما و رانی پدر و ترو جین عا بر سه نمایند و بنات و نخواست

و انور و ضرر میدارد و این نهیبان عباس است در فرض مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در سه ساله ابون من زوج و اخوات
اعیانیه نقصان هیچ بخوابان نخواهد شد و نزد اولی است در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش است
و در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش است و در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش است
بشمار چهار که ثلثین شش است بافتین چند در ثانیه شش بهفت عول واقع شود و در سیمین است با بون و سه که
نصف است زوج و چهار که ثلثان است با خوات رسد هرگاه این مطالبه جاگزین قلب گردید پس آنکه تاظم علیه
پیغمبر اید که اگر خرج فرضی بسهام کنایه کند بیکه سهام فرضیه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
باید ساخت مگر از عول نیست که هر قدری بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه است عددی مانده ازین
افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند نه میشود مخرجی که شد حاصل از اختلاف و نوع که عائل یعنی مخرجی که
از اختلاف و نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی حاصل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاف و نوع حاصل شده و در مخرج فرضی فردای فردای با اختلاف از نوع
عول واقع میشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مخط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه خون عینیه
و دو خا خیا فیه یک جده که مسئله از شش است با اختلاف و ثلثین و ثلث و سیدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر فروریست نه فرضهای مقدر قرآن بهفت عول و دان مخرج آن به چهار حاصل نمیشود
ز بهر به سلازان گاه حاصل ستای یار به عرض آنست که فرض مذکور کتاب الله با جمله بهفت مخرج است
سلازان مخصوص نوع اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت نبوغ ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مخط از نوعین که شش باشد و مختص بمخط النوعین است که دوازده و سبت چهار بود
چهار ازین مخرج بهفت گانه که دو و سه چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود میباشد و بود مابقی سه که ششم دوازده و سبت چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخرج در بعضی اوقات
بفروض متعلقه خود با وفا نمیکند چنانچه زابعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یک ازین مخرج ثلثه باشد شنیده عول
شش در جمله آن خود به تابد بهفت طاق هر دو بود یعنی شش عول میکند تا ده هم بطریق طاق هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی باز دیاد شد شش بر ذات خود شش بهفت شود و این بصورت اجتماع زوج و غیر عینیتین
یعنین زوج و خا عیانیه اختیافیه و هم باز دیاد و نصفش بر ذاتش مانده شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اختیافیه مثل زوج و اخت عینیه اختیافیه لام و ام و جفت هم بهر صورت یک بر ذات یک ثلث تا بهشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر اختیافیه و دیگر بر ذات ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر عیانیه و دو خواهر اختیافیه و دو خواهر عینیه که قاضی شریع آنرا فیصل کرده
سه طاق باشد و ازده را عول تا بهشت و محظ آنرا بن قول به چنان بیان عول شش جاگزین خاطر گردید که شش

میکنند و هشت و بست که چهار بر دور و عادت و این متوافق است و توافقی که سری اگر شود تعدد و انداختن متوافق با نصف
 یا متوافق با ربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این که است که عدد ثالث که عادت و دست متخرج همان که سر قرار
 داده شود مثلاً دو متخرج نصف است و چهار متخرج ربع و در توافقی جز و توافقی و توافقی همان که سر را گویند که عدد عادت و متخرج
 آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد و دو باشد آن بر دو عدد را بهم متباین باید دانست و این نسبت را
 تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قول اول جعفر را بعد قول غیر ازین بر سه قسم اول و هشت
 لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از تقسم نیست اندک تغییر صریح چنین
 درست میشود ع جعفر ازین حرمت لائق با و است بدینچه شیده مانند که گاهی در تعریف داخل چنین گویند که اگر بر
 اقل شل یا شالش افزاینده مثل اگر که در پنج و چهار بر چهار اگر یکبار افزاینده شست شود و اگر دو بار افزاینده
 دو و از ده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل نسبت صحیح ششم شود و توافقی را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
 ثالث که مضی بر دور باشد مثلاً اقل عدد دین بود و کما مر این را توافقی حقیقی و توافقی بالمعنی الاخص گویند و دوم آنکه
 ثالث عادت و اتم از شمار و متحد اقل عددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مضی بر دو فرض کنند
 این را توافقی بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافقی داخل یکی هم داخل است از داخل توافقی حکمی تعبیر کنند و از احتیاج
 که در اصول آتی بصورت قلبت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافقی شمرده اند و در محاسن
 فرائض رؤس و کثرت سهام تداخل را در عدد و تامل محسوب کرده تامل حکمی میگویند لیکن ناظر جمیع اندامین تاهرف
 جائز نیست حکم هر یک را تبیین کرده چنانچه بیاید و در توافقی اگر اعداد عاده دو گونه یا از یک یافته شود و اکثر
 اعداد عاده را در عدد و افاض اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عادت آنهاست و هم دو که مقرب چهار است
 بر همچنین و از ده و هجده که دو و سه و شش بر سه عادت آنها لکن شش را اعتبار است و شناخت تامل و احتیاج است
 تدبیر نیست لکن دریافت تداخل و توافقی و تباین تامل بیاید پس سه طریقی معرفت آن است که بعد داخل را
 از اکثر بزرگتر یک مرتبه یا بر تبا اقل مضی اکثر باشند میان هر دو تداخل است اگر اقل اکثر را فاکتور و ملکا اکثر عدد
 فوق را صاحب باقی ماند که اکثر از اقل است این کمتر از آن اقل برابرند و همچنین یکدیگر میگردانند باشند تا اینکه بخش متفی شود
 پس اگر بدین طریق یکی دیگر بر آنرا کند یا بینا متوافق باشد و آخرین عدد که مضی واقع شود همان متخرج و توافقی خواهد بود
 اگر دو باقی مانند توافقی با نصف است و اگر سه با ثلث علی بن اقیاس عشر و در از اقل از آن جزوی از بازده
 و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آن شش باقی ماند بعد از
 چون شش را هشت بر آن دو باقی ماند و بر گاه دور از شش طرح کنند یا لکجه فنا کرد پس چنین و متخرج نصف است
 که جز و توافقی هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در اتمای علی از احد العدین یک باقی ماند در میان هشتین تباین باشد

بدت و اعمام بانبات واجبند و مثال این اصل نزد ایشان اینست که چهار ازواج مستحقان سه و شش اعمام
 مستحق باقی و نه آخرالاستحقاق ثلث مسئله از دوازده است تصحیح این چهار صدوسی و دو بدین طریق که چون میان
 رؤس ازواج اربعه اعمام سه توافق بالنصف است بغير دفع احد چهار آخر دوازده شدند و آنرا انا اعدا نمودند
 تسعة توافق بالثلث است بغير ثلث احد چهار آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده و اصل
 تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعمام بقیه ترک البصوت خوانند که نزد مثال
 مسئله عالم چهار زوج و شش اخیانیه و نه جده مسئله از دوازده و حواله بسیر و تصحیح این چهار صد و شصت
 هشت چون در اعدا در رؤس ازواج اربعه اخوات سه توافق بالنصف است بغير نصف احد چهار جمع آخر دوازده
 حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث و بغير ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل نیز در
 حواله چهار صد و شصت و هشت میشوند و در تبیان برن جمیع یک به جمیع و اگر بغیر از شک به مبلغش در کل سوم
 ایجاب به پنجین تا اخیر بعد از آن به جمیع زن باصل و حواله ای یار به حاصلش مقسم سهام شمار باقی اصل چهارم
 از اصول اربعه که اگر میان اعدا در رؤس متعدد منکرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا در رؤس با فرق دوازده
 کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و پنجین بار و نیم ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اخیر حاصل
 باشد و در حواله آن اگر عاقل بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دوازده و جده
 شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از نسبت چهار تصحیح این چهار و حواله بدین طریق ثلثی که سه باشد حقیقه و جتین است
 و سه س که چهار باشد سهم جدات سه است و دو ثلث که شش ترده بود و نصیب بنات عشر و سه است و یک ثلثی بر سه
 اعمام سبعة و میان اعدا و سهام جدات و بنات و اعدا در رؤس نه توافق بالنصف است نصف و حواله است که سه
 باشد و نصف و س بنات که پنج باشد که تقسیم پس و دو س و پنج و هفت که اعدا و قبایله اند جمیع شدند و بغير یک و دیگری
 و حاصلش در ثلث بمباشند در رابع دوازده حاصل شدند و بغير این و اصل مسئله پنج را و حواله بدین شدند
 و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات همچنین برینند پس مثال اتفاق فرقیان نیست
 که دوازده و سه س مسئله از نسبت تصحیح این چهار و حواله هشت بغير ربع در سه و حاصلش در هشت و مثال عالم هشت اخیان
 اعیانیه و پنج اخیانیه و سه جده مسئله از شش است و حواله هفت و تصحیح این هفت و سی و پنج بغير رؤس اخوات
 اعیانیه سبعة و اخیانیه سبعة و حاصلش در جدات ثلثه و بمباشند در سبعة حواله بدین اصول اربعه اصول ثلثه
 اول راجع مرعی و ملحوظ باید دشت یعنی اولای میان رؤس و انصاف ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه منفر
 بران عمل نمایند بعد از آن معاملات این اصول را ربع کنند چنانچه در ضمن مثلاً شعاری بدان کرده شده و بغير از
 و در حواله خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا الذک تغییر در شعر ضرورت بگذارد و در تبیان بود جمیع یک

بجمع و در غیر این یک در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم که تو خواهی که سازیش متعین و حصه هر فریق
از تقسیم به سهم هر فریق از اصل عمل به وزن بمضروب یا برین بی بول به حاصل آن گفته بمجموع سهم هر فریق
مذکور به هرگاه حال تقسیم بشرح و بسط گذارشی یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از اصل عمل که سهام و
رؤس رؤس رؤس آن نما مکتب انقباض باند بیان میکند اگر خواهی حصه هر فریق از تقسیم و تحقیق نمائی که از
تقسیم چند بودی می رسد پس سهم هر فریق از اصل مسئله غیر عامل از اصل در مسئله عامل بودی می رسد و بدین نحو باید
تقسیم مسئله اصل را بول و در آن ضرب کرد و باشد ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فریق که سهم اصلی او ضرب
کرد و از آن قسم مذکور یعنی از تقسیم و اندک شل از وج و سه خواهی یا فی و شل اخوات اینها فی مسئله از شش عمل بجز این
بیان سهام اخوات عیانیه رؤس آنما توافق بالصف است نصفش که سه باشد بگیرند و در ضیورت میان آن
رؤس تا ثلث سه در نه ضرب کنند و از ثلث و بیست تقسیم مسئله نمایند و حاصل هر کاز وج سهم بود بفرش
در سه نه شدند و بر سه ثلثه اخافیه دو سهم بود بفرش در سه شش شدند و برای سه ثلثه اخافیه چهار شدند
بفرش در سه و از ده شدند و بدین هر یک از این اشعار ثلث شدند خالی از معنی نیست در شعری که در وزن شش
مفعول بعد فعل با وجود مفعول در مصرع ثانی مکرر بیست که مصرع را بدین مصرع تبدیل کنند مصرع مکرر است
و میشود متعین و ازین سهم و نیز از سهم مکرر از نظر که تو خواهی درین مصرع و در مصرع آیند و بری شود و در شعری
ذکر اصل عمل را از دست و ذکر مضروب لائق باقیمین نمودی مطلب نیست زیرا که فرض آنست که سهم هر فریق را در
مضروب یک از اصل مسئله این فریق برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجا این شعر چنین بایستی گفت
به سهم هر فریق زن در آن اعداد و کز دی اصل در جهان اعداد و در شش ثلث شلو بیست و اعداد ای
فرق مثل فصاحت تقسیم تغییر هم کردن قبول مجاز است پس تبدیل این شعر این شعر مناسب می نماید
حاصل ضرب سهم در مضروب و بیست و لاریب حصه مطلوب و بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
که تو خواهی که گرد دست تحقیق به سهم هر واحد از اعداد فریق به سهم اصلی هر فریق ایجاب و ساز تغییر بر رؤس
آن به وزن بمضروب خارج و حاصل به سهم هر واحد است ای عاقل و تحقیق اگر تو خواهی که حصه هر واحد از اعداد
فریق را تحقیق شود و ترا معلوم کرد که حصه هر یک از افراد فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس
آن فریق تقسیم سازی خارج قسمت را در مضروب یک از اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصه هر واحد از اعداد آن فریق وانی مثلا سه جد است تحت سدهس و پنج اخوات اینها فی مستحق ثلث و بیست
اخرات اینها فی تحت ثلثین مسئله از شش و عمل بیست و چون بوجه تباین رؤس را با هم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بفرش در سه و بیست عمل بیست و سه و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم
سهم هر فریق از اصل عمل
درین اوقات اخوات عیانیه
و درین اوقات اخوات عیانیه
و درین اوقات اخوات عیانیه

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
سهم هر واحد از اعداد فریق
درین اوقات اخوات عیانیه
و درین اوقات اخوات عیانیه
و درین اوقات اخوات عیانیه

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
سهم هر واحد از اعداد فریق
درین اوقات اخوات عیانیه
و درین اوقات اخوات عیانیه
و درین اوقات اخوات عیانیه

که از آن محجم مسئله شود قسم ثلث از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یک یک ثلث و بفرش در یک ضد
 پنج حاصل ضرب سی پنج شد که حصه هر یک از جدات است و همچنین نصیب حیاتیة خمسة دو بود خارج قسمت
 بر رؤس آنها و خمس بفرش در مضروب ندکو چهل دو شد که حصه هر واحد از فرق اخایات است و بکناسام
 اعیانیات سبعة چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چار سیم و بفرش آن در مضروب سطر نصیب می شود
 که حصه هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر اشله را برین قیاس کنند بلکه در مصرع ثانی شعب را ول بجای اتحاد
 بر وزن افعال که جمع احد است احد بر وزن افعال با هم معدول از احد احد آوردن یکست ضرب است و بقل
 پس تبدیل مصرع این مصرع مناسب بنیاید مصرع سیم هر یک جزئیات فریق ۴ و در شعب سوم دو
 قیاس است یک آوردن لفظ مضروب مطلقا که نقش گذشت دوم تحرک های مضروب که موسم اضافتش
 بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورت خارجش بر وزن در آن مضروب ۴ که
 باصلش روی همان مضروب ۴ حاصل ضرب حصه هر یک ۴ از آن فریق است سیم وی یک ۴ اجمال قاعده
 دوم بر معرفت سهام هر یک از اتحاد و یکفرق بیان میکند و میگوید که نیز مضروب بر فریق ناما قسمت از خارج
 زن سیم فریق و حاصل آن ۴ سیم هر فرد آن فریق بدان ۴ حاصلش است که اعداد همان مضروب که در اصل
 مسئله برالطریق ضرب آن محمول است بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از اتحاد و شش منظور باشد
 قسمت عالی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب بانی و حاصل ضرب بر حصه هر فرد از افراد آن فریق
 دانی مثلا در مثال ندکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی پنج میشود
 و بفرش هر یک که سیم فریق جدا است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب ندکو
 بر اخوات حیاتیة خمسیت و یک خارج میشود و بفرش در دو چهل دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و تقسیم
 همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت پانزده است که بفرش در چهار شصت میشود که حصه هر فرد از
 آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک سرتقه در رشته نظم کشیده که نیز مضروب کن
 نصیب یق ۴ آنچه شدند اصل مسئله تحقیق ۴ بسوی عدد رؤس ای محبوب ۴ پس هر واحد شش از مضروب
 بهمین نسبت و بر زنهار ۴ مخت ضرب پنج قسمت یاز ۴ یعنی ضابطه سوم بر دریافت حصه هر فرد از فریق
 طریقه نسبت است که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
 آن نسبت بر نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده مثل همان نسبت از مضربی که در اصل مسئله برای آن
 کرده بدی و از مخت ضرب و پنج قسمت بری که این طریقه اصل است چنانچه در مثال ندکور الصدر
 میان یک سیم و رؤس ثلث جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از اجزای دوازده و دو سهم در دوسه اخوات اجنابیه نسبت دوسه است و دوسه سهم یکصد و پنج که
 حمل و دوازده حصه هر یک از اخوات اجنابیه است و میان چهار سهم و دوسه سهم اجزای اجنابیه نسبت چهار سهم است
 و چهار سهم یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شصتانی اگر بجای سومی و لفظ باشد از دیگر
 است بیان قاعده قیمت ترک که بر ورثه است ضابطه به قیمت ترکات و دیگر توپری زمین بگویم بابت
 اگر مال تقسیم گشت ترک و قیمت مستقیم در آن متروک و در نه باقیمانده تقسیم بکسی از فریق و حاصلش بخران
 بر تقسیم و خارج سهم وارث مستقیم بدین بیان قاعده آن صورت است که اگر ترک در سهم و دوازده باشد
 بدستقیم مسئله آن در سهم و دوازده را بگویند تقسیم نمایند بگویند که اگر از سهم ضابطه قیمت ترک بکسی یا بگویم که اگر ترک
 به تقسیم مسئله از آن تقسیم یافته تا نقل حقیقی یا یکی دار و یک سهم آن اصل است مثلاً اگر سهم بده و متروک بده
 یا بی و شش و اگر مال متروک با ترک تا نقل حقیقی و یکی نه شصت باشد سهام هر یکی از هر فریق که بقسم مسئله
 بوی رسید در مال متروک و هر یک کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تقسیم قیمت نمایند و خارج قیمت را حصه آن مال
 از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دواخت چنینکه مسئله کوشش و مال هشت و ترک که بیست و پنج و دیگر که
 سایرین هشت است پس سه را از تقسیم مسئله حصه زوج است و در بیست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم
 هشتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تقسیم است قیمت نمودیم خارج قیمت نه دینار و سه من و دینار و سه سوس
 و چون یک سهم را در عدد دوازده متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و بیست و پنج است و بعد قیمت هشت
 سه و دینار و یک من حصه ام برآمد و چون دوسه سهم هر یک از اطفال را در عدد دوازده ضرب کردیم حاصل
 ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تقسیم شش دینار و یک ربع حصه بر اطفال برآمد بدانکه این من و من و من
 توافق ترک با تقسیم قاعده دیگر نیز ذکر نموده که ناظم حله اند آنرا ترک کرده پس خود را در ملک نظم کشیده
 درین مقام الحاق کرده شود خاص به توافق است اینجا پذیر قانون دیگر ای و انا مال متروک را بر
 تقسیم بدو حقیقت توافق است صریح پس از تقسیم هر فرد و ضرب در و فنی مال باید کرد و فنی تقسیم را گرفته
 بر آن حاصل ضرب تقسیم گردان پس سهم هر یک از هر فریق بدان که هر چه خارج شود در تقسیم آن است
 از برای توافق ترک با تقسیم قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تقسیم توافق باشد
 پس حصه هر فرد از تقسیم گرفته در و فنی مال متروک ضرب کرد و حاصل ضرب را بر و فنی تقسیم مقسم باید نمود و هر چه
 خارج قیمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شود چنانچه زوج و چهار خواهران چنینه و دوازده بر آن اجنابیه
 که اصل مسئله از شش و مال نه و ترک کسی دینار متوافق با تقسیم شد پس چون سه را که حصه زوج است
 در ده که و فنی ترک است نسبت کنند می شود و آنرا بر سه که و فنی تقسیم است قیمت نمایند ده خارج قیمت

بیان قاعده قیمت ترک که بر ورثه است

حصه شوهر باشد و بر سایر یکبار از اخوات عینیه و اخایه یک یک سهم بود چون اگر از ده قرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه هر یک از خواهران بر آید سه باز دیاب هم بر این سه و یک ثلث حصه بر فریق ای محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه دریافت حصه هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترادریافت حصه هر فریق منظور باشد همین طریقه ضرب تقسیم حصه بر فریق را در باب مثلاً در مسئله مذکوره بقاعده اولی عامه حصه اخین چهار بود و بر ضرب دست پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت صحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصه فریق اخین است و در مسئله مذکوره بقاعده مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعه ایمانیه چهار بود و بر ضرب در دوفوق ترکیب شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق اخوات است بیان قسمت ترکیب بر غریب است دادن و ام گرنی تدبیر دین و دائن جو سهم وارث گیرند بیک مجموع دینا بصل و پنج صحیح تصور خلل باز جاری کنای گرامی ذات به آنچه بقسمت ترکات و غیره بقسمت عین مجبور و دفع رای مصل و دینا الف معدوده جمع غریب معنی دائن و دیون بر زد و مگر اینجا معنی دائن است بدانکه هر یک از ترکات میت بعد از تمیز و تقسیم مانده اگر با دای دین کفایت کند فیهما و اگر کفایتی ادای دیون نباشد بحساب رسیدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه آنست که دین هر دائن را بمنزله سهم هر وارث از تقسیم مسئله شمارند و مجموعه دیون در عمل مانند مجموع تقسیم بقا قصه هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصه هر وارث گفته آمد در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمع دیون ممانکت باشد کار سهل است و در صورت فقدان ممانکت اعداد دین هر دائن و بر جمع ترکیب یافت و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکیب است سیزده و دینار است و وام دینه او یا ترده دینار و ده دینار از آن یکی پنج و دینار از آن دیگری و میان آن که دین ممانکت است و بر ضرب ده که عدد دین یکی از دائن است بر سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آن را بر مجموع دیون که یا ترده است قسمت کنند خارج قسمت است صحیح و دوفوق حصه صاحب هشر باشد و بر ضرب پنج که عدد دین گیر است در سیزده ترکیب شد و پنج صحیح بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصه صاحب سه است و بر تقدیر مراعات قاعده مخصوصه توافق میان دین متروک در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکیب مجموع دیون که یا ترده است توافق الثلث باشد چون ده را که عدد فرض یک طاق است و دوفوق ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج که دین مجموع دیون است شش خارج قسمت صاحب سه باشد و همچنین بر ضرب پنج فرض گیری در سیزده حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه دائن دیگر باشد شخصی تا آنکه انهم رجوع کنند در مقام تقسیم نظر فرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناء علی ذلک بقول آن بر دواحه داخل متن دینایم و این شرطی را در بیان تخلایح سه گانه یعنی از متروک و وارثی راه صلاح کرد و ملوک و اهل این فن بخارجش

میان قسمت صلوات بر خیر

بیان مختصر

خوانند به هر پیش چنین سخن استند که در مصلحت مسلمة بنگه و سهم هر یک جدا جدا بشمارد حصه آنکه در مصلحت صریح و طرح
 باید نمود از تقسیم و باقی مال را کنی مقسوم و بر سهام بقیه معلوم مثل یک عم و شوهر و مادر و مصلح بر هر یک و اگر شوهر برتر
 سهم کسی که با جد و زان دوام را بدو می دهد را بقیه بقیوت تعد و در صورتی که یکی از جد و زان بر دیگری از مال موقوف
 میت با و زان گیرند مصلح معلوم نمود و گفت که شی طلاق از ترک در حصه من گذارند باقی ترک را بر اقسام
 نمایند و بر مبنی مصالحه و اوقاف شایع فرائض این مصالحه را استخراج نام کرد و بدستش از خروج مبنی بر آمدن این مصالحه و بدست
 بنابرست چندین که باقی بقیه بقیوت محاربه و محاربه که خارج غنیمه نام کنن چهار مصالحه و دیگر شایع است اینان شش
 و بعد از آنکه باقی ترک انحصار یافته و خارج علی ای فرائض چنین میفرمایند که اول آنکه مصلح تقسیم مصلح و در شش
 و از سهم هر یک از این همه جدا جدا شد که مصلح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم سهام
 میان است بعد از آن سهام آنکس که بر چیزی معین از ترک محاربه مصالحه نموده از شش مصلح طرح باید کرد و باید
 آنرا شش باقی سهام محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد از تقسیم باقی مانده است آنرا بر سهام
 معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند تقسیم کنند و هر یک را بقیه سهام ششسانند مثالش این است
 و یک عم و شوهر و مادر گذشت در این صورت مسلمة که شش شش است پس اگر شوهر بر پدر گذارد و است مصالحه کردن
 صورت چند زوج را که سهم از اصل مسلمة بیندازند باقی سهم حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم است
 پس بقیه ترک را بعد از خارج مهر بر همین سهام شش تقسیم کرده اند و دو از آن با دو بر یک سهم بدیند اگر عمر بر
 مصالحه کند ترک میرود سهام باقیه تقسیم شده سه زوج کو دو با هم رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
 انقسام یافته سه زوج و یک سهم رسد و اگر دامیه با وجود ام عمر را خطی از میراث نیست چون باقی از چند زوج
 فرضا و زواج ام میرسد مسلمة از دو باشد یکی حق زوج و یکی خطام و بقیوت مصالحه جدا جدا چیزی بر دو حصه
 باختر خواهد بود مثال متفق و فقیهین است که از زوج و اب این گذارد و مسلمة از دو از ده است مسلمة از آن زوج و
 دو باقی هفت اب این سه از زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترک را بر سه تقسیم کرده و دو باقی هفت اب این سه
 و اگر این مصالحه چیزی کند باقی ترک را بر ده قسمت نموده سه زوج و هفت اب این سه و اگر این مصالحه نماید
 و هفت قسمت کرده سه زوج و دو باقی هفت اب این سه و در رد آن گشت قصد عمل ایجاب و بدینکه مصالحه
 بر این و غیر از این فرض نماید اگر عصبه هیچ کس ترا بطرف هر چه باقی زایل فرض بود و بر جزو و بین کن بر آنست
 رد و در نکست معنی باز کرد و ایندن است و در اصطلاح اگر باب فرائض از ترک و ایندن بقیه ترک است بر تخمین آن
 و در رد عمل است دعائه صحابه بر دو قابل شد مانند و همان مختار فقیهین حنفیه شیعه است و در بین ثابتهای
 عصبه بجز از رد و فقه بلکه گذشتن ترک که فاضل از تقسیم او در بیت المال حکم کرده و امام شافعی امام مالک

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و فردا شش به نسبت ارباب است علییه بیست پس مجموع سهام
در صورت چهار است و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسه پس یونیک خرد و شالاش با اتفاق فریقین
توان یافت به هم نصف و شش پنج بدان و اندرین هر سه شکل ای جانان اگر چه از شش و اصل مسئله بود
یکانه در پنج خود نمود و تینا اگر نصف باشد شش مجموع شود و نیز مسئله از پنج باشد شش لم و احتیاج اینها که مسئله
از شش است و مجموع سهام پنج و بنده بیست و یونیک صورت داخل قسم اول است که هم حاجب اخوات است و بطریق
شان در مسئله دریه اجتماع و دوسه پس من بر دعلیه که احد است یعنی نصف و ثانی مستحق شش باشد چنانکه نیست
بالجمله درین هر صورت مذکور که اجتماع شش پس مع اجتماع نصف با دوسه پس و اجتماع نصف و شش باشد
اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن با بحث در پنج برگردید بآنکه اگر در خود مذکور سهام هر یک بر اعداد در کس
آنها استقامت پذیرد و حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر بر دوسه مستقیم نشود بر طبق اصول مذکور در توضیح
عمل باید نمود لکن اعداد در کس را ایجاد در اصل مسئله و عمل ضرب میکردند و ایجاد در مسئله در ضرب
باید کرد و چنانچه بعد از این بیان خواهم کرد به اول از اقسام زمانی که گفته ام اکنون بنام سوم و اگر چه در
طریق اینها به دوسه و اندرین مسئله در کس را که در کس است و در کس است و در کس است و در کس است و در کس است
شدنی تمام به جنس و اعداد را بر دوسه مستقیم و فرض من لایر دوسه پس لجانان و از اقل مخارج پس از انان
بر سر اصل و اگر ای داد باقیش مستقیم شد فضا به مثل نسبت به شش که است چهار و مسئله مستقیم پس چهار
یعنی از اقسام را بنده مذکور قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با سر لایر دعلیه شش لایر
من بر دعلیه باشد و در صورت شش مسئله از اقل مخارج فرض من لایر دعلیه نموده و فرض من لایر دعلیه پس از انان
بر دوسه پس در تمام حقیقی گذشته باشد و مستقیم شود فضا و هوالد عاقل من نیز دوسه هر که مسئله از چهار است که اقل
مخارج فرض شود هر باشد که خروج بر سر شش باقی بر دوسه بنات شش با لکس القسام میاید و حاجت ضرب تصحیح باقی
سه و در وفق دوسه آنما از آن به همان مخرج از شد ای بر من و باقیش بر دوسه پس بر دوسه توافق و اگر نه از یک
عدد جمله دوسه ای یار به همان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر دوسه پس بر دوسه مستقیم شود پس اگر باقی مذکور به دوسه
اقل در متوافق توافق حقیقی را یکی باشد وفق دوسه در همان مخارج اقل یار دوسه حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی
بر دوسه پس بر دعلیه توافق حقیقی را یکی باشد و کل دوسه در همان مخارج اقل یار دوسه حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد
به زوج و شش نسبت مسئله از شش و و اثنان از بی توانی گشت و یعنی مثال توانی است که است و چون شش
اقل مخارج فرض بر لایر دعلیه چهار سیلان بشود بر سر دعلیه باقی بر دوسه بنات متوافق حقیقی متوافق باشد پس
دور از کس دوسه است و چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از شش که حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند و در
یک یک به هر یک از بنات سه به دوسه زوج باقی نسبت به اشکال به هر غیر توافق است مثال

مسئله از دوازده کو بود که این از رویه است و نمودن این مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
تباين باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگر چه بوجه اجتماع راجع باشند این مسئله از دوازده بود لکن چون از اینجا که اصل
مخارج فرض زوج است و کرده یک که فرض است بر آوردند پس باقی را بر رؤس بنات خمس متباین یافته عدد جمله
رؤس خمس در اقل مخارج ضرب کردند نسبت حاصل قریب شد بر پنج آن که پنج نسبت بزوج دادند و باقی پانزده را سه
بهر یک از بنات خمس نمودند پس از دوازده سبب بر ده است بر جوع کرده سازم اکنون بشرح و بسط این
چهارمی از چهار قسم بیان ده که برین لایر و دو جنس شود و جمع یازمین را بر ده فرض من لایر و ده اسی مستحق اقل
مخارج و پس از دوازده مسئله کان بر کسین بر دست ده از ده عقل ففهم اگر بدست ده گشت قسمت صحیح اگر قیامه و یک
صورت است ای و اما یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدیم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام بیستم
مسئله و قسم چهارم نیست که اگر با من لایر و علییه و دو جنس از من لایر و علییه مجموع شود و الا فرض من لایر و علییه اقل
مخارج فرض من لایر و دو و مسئله که بر کسین بر دست ده از ده عقل ففهم اگر بدست ده گشت قسمت صحیح اگر قیامه و یک
براه و اما فی حاصل کرده هر چهار فرض من لایر و علییه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند که اگر این قسمت بقیه مذکور بر
مسئله سطور صحیح و درست یقیناً و هوالمعاد و این محبت قسمت جز در یک صورت نباشد که وجهه تقسیم علما
خود که بر دست باشد چنانچه میست یک وجه و یک وجه صحیح و دو واخت اخافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
و در چهارم چون یکی از آن بر وجه دادند باقی ماند و بر مسئله روید هر دو اخوات و وجه که بوجه اجتماع ثلث باشد پس از
بقیه تقسیم یقیناً یافت و دوازده بر دو خواهران و یکی بجد رسیده و اگر جدات چهار و اخوات لا تمش باشد
بر طبق اصول تصحیح نماید یک سهم جدات را بر رؤس آنها متباین است و دو وجه اخوات متباین بر رؤس آنها
متوافق بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش است او را در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و دو
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله روید بنزد و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند و دوازده بر وجه و سه سهم
از جدات و چهار چهارم هر یک از اخوات بدیند و بندها میامیه و وجه بر وجه و وجه اخوات اخافیه یک ثلث است
و باقی حق جد و پدر است و اجد باشد یا متعدد بدون روید دیگری و اگر جد مادر می باشد یا اخوات اشتراک
دارد و اگر درین قسم چهارم وجه کفایا اجتماع و دو جنس من لایر و علییه با من لایر و علییه است که استقر معلوم شده که
مسئله جاسیه چهار طرافت روید بنیاید پس لا محاله در مسئله روید زائد بر سه طائفه مجموع تواند شد و از ناظم جمع گردد
تظلم من قسم تساهل واقع شده که تقسیم بقیه فرض من لایر و علییه بود و گفت صحیح اگر قیامه و یک
تبدیل شمس را بر این اشعار باین شعر فرموده مسئله که برای اهل بر دست ده کن بران تقسیم بقیه که است
یعنی او را فرض من لایر و علییه اقل مخارج شش و هشت بعد از آن بقیه که است برابر مسئله که برای اهل بر دست

و از اینجا تنافس را تکمیل آتی می پردازیم سه سیم بر فرقه گذشتیم و بنام مناسک سر و شای و انانی مسئله میشود در ستم
 باصول و قواعد صحیح و بدینی نصیب هر فرقه از فرق من میگردید که بر رؤس آنها مناسک و مسئله در باب اصول قواعد
 نصیب در ستم صحیح میشود چنانچه در مسئله مذکوره الفدر میان پنج سیم و رؤس و جات را ربعه تباین است و همچنین در
 و هشت سهام و رؤس بنات تعد و هشت سهام و رؤس جلات است لکن در رؤس جات و جلات توافق با نصیب
 چون نصیبها در کل آخر ضرب کنند و از ده میشود و در پنج و از ده و در رؤس بنات توافق با نصیب است چون
 احدی را در کل یک ضرب کنند می شش حاصل شود و از آن در چهل که مسئله فریقین است ضرب کنند حاصل ضرب یکبار در چهار
 و چهل میشود که از آن نصیب مسئله فریقین است پنج که برای زوجات بود بفر یک آن در سی و شش که مسئله فریقین است پنج
 بهر یکی از زوجات میرسد و بفر است و هشت که نصیب بنات است در سی و شش که مسئله فریقین است پنج که مسئله فریقین است پنج
 از بنات یکصد و از ده میرسد و بفر بفر است و هشت که نصیب بنات است در سی و شش که مسئله فریقین است پنج که مسئله فریقین است پنج
 میراث میرسد میان مقاسمه آنچه سه تر و صدیق اخوة و اخوات و خواهر اعیانی اندیا علات و جمله محب میشود و بفر
 این سخن بوضوح است مندرج صاحبش بقول زید و نه که بعد و ارشاد این جماعه شوند و میرسد هر چنان نصیب است بفر
 از نصیب و مقاسمه بیکدیگر یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا
 علاتی همه اینها با جده محب الارشاد محب حرمان و این قول مختار ابن عباس ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی
 و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله در سنن کرده بران فتوی داده است و صاحبین اهل علم ابی حنیفه
 که ابی یوسف و محمد رحمہ الله در سنده بقول زید بن ثابت زفر فرمودند که جماعه اخوة و اخوات اعیانیه علمایه با جده و ارشاد
 و جده محب اینها نیست و چنین باب مختار که شافعی و فریقین است لکن در شیعه بنی الاخیاف نیز با جده شریک شاند و خلاف
 دیگران که جده حاجب آنها شود و نیز نزد امامیه شریک است و صحیح و فاسد بود و مساوی ندو دیگران فاسد را شریک نیامیدند
 که نزدشان جده فاسد نزد وی الارحام است بر قول زید بن ثابت زفر جده را بر جده و امر که نصیب از مقاسمه باشد الفقع
 افضل بود و میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زید بودی رسد مقاسمه نمایند و اگر نصیب مال زید از مقاسمه باشد شریک بود
 و بنده چیست وانی مقاسمه اسباب و وقت تقسیم و جده اخوان و جده بکار برادر بنی و نصیب خشن نصیب نصیب
 باز که مقاسمه و رفت بعضی با هم قسمت کردن باشد و با مصطلح صاحبین اشیاء شان قسمت ترک میان جده اخوة و
 اعیانیه علمایه برین حق که وقت تقسیم مال مرده در میان جده برادران و خواهران جده بکار بکار و در فرض کنی و مال را میان
 اخوة و اخوات بشمول جده آنها لکن کسوف لاشی تقسیم مالی پس هر چه بفر رسد نصیب آن بخواهر است اگر باشد جده
 بجای برادر است به این علات با بنو لا اعیان و داخل اندر مقاسمه میدان و بهر فرقه جده خصل شوند و اگر جده
 از میان برود و جمله بایست خطا اعیانی مدان اگر خواهر است الا انانی بعد از نصیب خود و با جده این علات

و از اینجا تنافس را تکمیل آتی می پردازیم
 سه سیم بر فرقه گذشتیم و بنام مناسک سر و شای
 و انانی مسئله میشود در ستم باصول و قواعد
 صحیح و بدینی نصیب هر فرقه از فرق من میگردید
 که بر رؤس آنها مناسک و مسئله در باب اصول
 قواعد نصیب در ستم صحیح میشود چنانچه در
 مسئله مذکوره الفدر میان پنج سیم و رؤس و
 جات را ربعه تباین است و همچنین در
 و هشت سهام و رؤس بنات تعد و هشت سهام
 و رؤس جلات است لکن در رؤس جات و جلات
 توافق با نصیب چون نصیبها در کل آخر ضرب
 کنند و از ده میشود و در پنج و از ده و در
 رؤس بنات توافق با نصیب است چون احدی را
 در کل یک ضرب کنند می شش حاصل شود و از
 آن در چهل که مسئله فریقین است ضرب کنند
 حاصل ضرب یکبار در چهار و چهل میشود که
 از آن نصیب مسئله فریقین است پنج که برای
 زوجات بود بفر یک آن در سی و شش که مسئله
 فریقین است پنج که مسئله فریقین است پنج
 بهر یکی از زوجات میرسد و بفر است و هشت
 که نصیب بنات است در سی و شش که مسئله
 فریقین است پنج که مسئله فریقین است پنج
 از بنات یکصد و از ده میرسد و بفر بفر است
 و هشت که نصیب بنات است در سی و شش که
 مسئله فریقین است پنج که مسئله فریقین است
 پنج میراث میرسد میان مقاسمه آنچه سه تر
 و صدیق اخوة و اخوات و خواهر اعیانی
 اندیا علات و جمله محب میشود و بفر این
 سخن بوضوح است مندرج صاحبش بقول زید
 و نه که بعد و ارشاد این جماعه شوند و
 میرسد هر چنان نصیب است بفر از نصیب و
 مقاسمه بیکدیگر یعنی نزد حضرت ابی بکر
 صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران
 اعیانی باشند یا علاتی همه اینها با جده
 محب الارشاد محب حرمان و این قول مختار
 ابن عباس ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی
 و اکثر صحابه است و همین قول را امام
 ابی حنیفه رحمه الله در سنن کرده بران
 فتوی داده است و صاحبین اهل علم ابی
 حنیفه که ابی یوسف و محمد رحمہ الله در
 سنده بقول زید بن ثابت زفر فرمودند که
 جماعه اخوة و اخوات اعیانیه علمایه با
 جده و ارشاد و جده محب اینها نیست و
 چنین باب مختار که شافعی و فریقین است
 لکن در شیعه بنی الاخیاف نیز با جده شریک
 شاند و خلاف دیگران که جده حاجب آنها
 شود و نیز نزد امامیه شریک است و صحیح
 و فاسد بود و مساوی ندو دیگران فاسد را
 شریک نیامیدند که نزدشان جده فاسد
 نزد وی الارحام است بر قول زید بن ثابت
 زفر جده را بر جده و امر که نصیب از
 مقاسمه باشد الفقع افضل بود و میرسد
 یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زید بودی
 رسد مقاسمه نمایند و اگر نصیب مال زید
 از مقاسمه باشد شریک بود و بنده چیست
 وانی مقاسمه اسباب و وقت تقسیم و جده
 اخوان و جده بکار برادر بنی و نصیب
 خشن نصیب نصیب باز که مقاسمه و رفت
 بعضی با هم قسمت کردن باشد و با
 مصطلح صاحبین اشیاء شان قسمت ترک
 میان جده اخوة و اعیانیه علمایه برین
 حق که وقت تقسیم مال مرده در میان
 جده برادران و خواهران جده بکار بکار
 و در فرض کنی و مال را میان اخوة و
 اخوات بشمول جده آنها لکن کسوف لاشی
 تقسیم مالی پس هر چه بفر رسد نصیب
 آن بخواهر است اگر باشد جده بجای برادر
 است به این علات با بنو لا اعیان و داخل
 اندر مقاسمه میدان و بهر فرقه جده خصل
 شوند و اگر جده از میان برود و جمله
 بایست خطا اعیانی مدان اگر خواهر است
 الا انانی بعد از نصیب خود و با جده این
 علات

برای جد فصل از تقاسم سدس جمیع مال است چه در صورت تقاسم سه مسئله از جمله در صورت دو ازان جدا باشد بقسمه
 می رسد و بدین می است که پنج جزو از یک جزو و اکثر است از دو جزو از اصل و دو جزو از تقاسم سه مسئله از اصل باشد پنج
 ازان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبدان به کمتر است از پنج جزو و دو جزو از اصل و دو جزو از تقاسم سه مسئله از اصل است و هر که است
 شش اش یک است و دو خان و دو جزو و دو جزو اصل مسئله بوجه اجتماع قسمت و کسب از شش است سدس آن که یک
 باشد بجد رسد و بر تقدیر تقاسم و اعطای شش باقی دو شش از یک سدس بجا خواهد رسید و اکثر است سی
 جمیع مال در صورت محتاج بیان نیست سه باقی و شش صحیح نیست پس برین اصل مسئله از چیست
 ضرب کن خروج شش در اصل به تا که اهل شود شش از فصل به آیین بیان قاعده است که چون شش باقی
 هر که است بعد اعطای نصیب های سهم دیگر سوا اخوة و واخوات بر جا دفع و بهتر باشد و باقی را شش نصیب است پس
 اصل مسئله را همین که از چیست خروج شش که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن که چهار که در شش از حاصل ضرب حاصل
 شود و همان صحیح مسئله باشد شش گذشت که چون گذاردنی جد و مادر به اخت عینی دختر و شوهر پس سدس
 بهتر است در حق جد پنج جزو بجا است از سدس اصل از دو و از دو دان به یک از حول سینه هر که در آن پان
 مثالی است که هر که سدس کل مال بر جا دفع است از تقاسم از شش باقی بعد نصیب های الفرض بگیر چند شش
 سبق فکر یافت کن چای را و این مال در نجای است که اخت عیانیه یا اخت علامیه که محبوب بجا نیست کن بعض
 ایمان مع الجدوارث میشود با آنکه چنین مسائل عالمه نیز میباشد و خلاصه منقول این که چون لی میر و جد نام و اخت
 بعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس در نجای در حق جد بهتر از تقاسم شش باقی است و اخت عیانیه در حق جد چیر
 غیر سدس و اگر بجا ای عیانیه علامیه شد به جاولی و اخیزی خواهد رسید و از آن ذکر کرد پس اگر چه اصل مسئله اجتماع
 نصف رابع و سدس از دو و ده است کن از حول سینه و میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است و ربع آن که نهم
 سهم زوج است سدس که دو باشد حصه جد است باقی ماند یک حق یا در سدس است که دو باشد و نصف برسد
 افزوده سینه و نمایند و اخت که با دختر عقیقه بود چیزی نمی رسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از تقاسم است که
 چون زوج و بنت نام یازده سهام حق خود گرفتند باقی را اگر میان جد و اخت تقاسم کنند و شش از یک بجد
 خواهد رسید و سهم سینه را بالبدان به اکثر از شش وجه خیریت از شش باقی ظاهر است که این شش از سهم تقاسم
 اکثر است نه نزدیک این ثابت از اخوات و خوا عیانی اند یا علات به یک نیست از دو اب الفرض به با جاولی که در بعض
 زوج و ام جد و اخت عیانی به صورت که در تیرا وانی به در حق جد تقاسم بهتر که بر دو ضعف حصه خواهد بود
 مسئله از شش منته حائل به صحت از نسبت و هفت که حاصل به که دوخت اند جای باقی خواهد بود یا این که در حق تنها
 نیست در حول و اگر تیرا را سدس کل بر جا جاولی به یعنی نزدیک این ثابت به یک از اخوات عیانیه علامیه خواهد

از ذوات الغرض است بلکه عصبیه است مگر در مسئله گذریه که گفت بالغرض یعنی بمرض عارضی ذوات الغرض گردیده و در
از بالغرض نیست اگر اوقات واحد و متناهی و در آن طایفه دیگر یا به او چیزی بود و نیز بصورت نکرد و اندیش از ذوات الغرض
الکلیه مورد از میراث نیست در عدل و ایراب بالغرض محدود نمیکردید و وجه تمایز این مسئله باک میراث است که این صورت
بعینه و تقیید نمی که رواق شده و مورث نیست که فی هر دو زوج و ام و جد و اوقات اعیانیه گذشته است بجای اعیان
و اگر ایتیه باشد نیز مسئله از گذریه خارج نشود و میراث نصف و مادر و اوقات و جد و اسدش خواهر نصف میرسد
و صاحب مسئله از شش است و بنه قول میکند و اینجا در حق جد تقاسم بهتر است از سبب جمیع مال که یک یا شش باشد
به بهتر است باقی بقایه شش و ام است که یک سبب کامل شش یک سبب شش باشد و به غیره تقاسم
که شش عصبه خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت با و خواهر رسید زیرا که از قول حصه جد یک است و حصه خواهر
بر هر دو تقاسم نماید مجموع سهام هر دو چهار تقسیم شدن بر دوی که بمنزله شش است مستقیم نشود و شش از هر دو
مندی است همت میشود و از آن حق شوهر است و شش نصیب در دوی سه سهم جد و نه خطا است و بعد از هم نصیب
با حصه شش و از دوی میشود چون نریمان بر دو تقاسم نماید شش به دو یا با شش خواهر رسید پس شش
اینجا شش اول صاحب فرض ساخته تا بالکلیه میراث هر دو باشد و بالاخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب
از دوی پذیرد و در مسئله متقدم است از ذوات الغرض شدن اوقات بود بنا علیه جلد و از شش حلی به هر دو
و اگر بجای اوقات درین مسئله دو اوقات باشد یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عابد و اگر به باقی نماند اگر چه خواهر
بجای یکی باشد حق مادر از شش سبب رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه زوج و یک ام و یک بچه یک
باختین خواهر رسید تقاسم سبب کل زیند و در یک حال دارد و از شش باقی بهتر است و اگر یک باختین بجای
است باشد هم مسئله از شش سبب رد یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و از را که عصبیه است چیزی نمیرسد بصورت
سبب بر اجد بهتر از تقاسم و شش باقی است از دایمه درین صورت نصف حق زوج و شش حق مادر و دایمه
حق دارد و خواهد بود و سبب بجد است و بر سبب جد اختلافی که میان شیعه اهل سنت است از قول
بدگذاشت حاجت عاود ندارد و بیان مناسبه در حقان که فرائض و شش و شش و شش مستحق است که شش
و از ثانی قبل قسمت متروک پذیرا و عدم نمود سلوک پس هم و خط و گران گردید و ثوبت متمش فی نرسیده که زمین باقی
که شش و آن کسان که ارث خود داشت به پنجین چندین مگر به که تقسیم مال شد تا ضمیمه نام این مقال می توان
در شریعت مناسبی میدان به مناسبه و لغت بمعنی نقل و تحویل است و از اصطلاح این علم عبارت از انتقال میسر
است قبل اقسام است و آنها بر ازان شان چنانچه در علم چون معنی منقول میشود که شخصی غنی و ثروت کرد و در اختیار
مال خود گذاشت و از آن از دوی مذکور قبل قسمت متروک صورت خود پذیرا و عدم پیرو و مسلمین متوفی ثانی

خطا دیگر وارثان خود را می گردید لکن هنوز نسبت قسمت نشد بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی بهر مردود
 ارث خود دشت گذشت همچنین چند بلطن گیر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگر می برد خاتم این انتقال
 شریعت ساخته است و وارث میت دوم محل نیست اگر غیر وارث اول است میت بر یک تیره قسمت می شود که یک
 جنس وارث اند به هم بدین قسم میت کال محسوب بدین کال محسوب می شود و محسوب بدین کال محسوب می شود و محسوب بدین کال
 متحقق شد پس بدین کال اگر وارثان میت دوم در محل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت محمولان
 و اخراج میت ثانی تغییر می تبدیلی واقع نمیشود که هر قدر از یک جنس هم میت دوم مثل محسوب می شود که هر قدر از یک جنس
 در میان بود چنانچه محسوب می شود و چهار پسر چهار دختر از بلطن زن واحد گذشت پس یکی از پسران یا دختران کوره مرد و در این غیر
 ازین اخوة و اخوات خود گذشت پس ترک میت اول بر این بنیاد است ایضا لکن در قسمت لایق نیستند و در قسمت وارثانند
 غیر یکدیگر و یا تغییر نسبت است اگر چه ابتدا لکن میت اول بدین سار تصحیح مقتضای عقل و ده بهر وارثی از آن میت دوم بهر میت
 کرده تصحیح بدین تصحیح میت یک که کوشش آنکه بجهت شکر بگرده محبت مسئله بانی الیاده که نوعی مماثلت دارد و ضرب و قسمت
 در این کار و کار مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر از ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول
 یا با وجود اتحاد و ورثه تغییر در قسمت ثانی واقع میشود درین بر و در صورت ابتدای محل مناسخه میت اول یا بدویم
 مسئله میت اول با تصور دخل یا نمود و سهام هر وارثی که منع شده بهر یک باید و او بعد از آن تصحیح میت یکدیگر
 کوشید و بعد میت ثانی را از ترک میت اول بوی رسیده و مافی الیاده و همانست نظر باید کرد که اگر تصحیح مسئله در اشل کلام
 نسبت اگر تصحیح مسئله را بانی الیاده نوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تا مثل حقیقی است یا تا مثل حکمی که در داخل باشد
 بصورتیکه بانی الیاده اکثر تصحیح بود در صورت نه به قیمت کارساز در مسئله متحد را بحال خود گذارد و مافی الیاده را
 بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغییر در قسمت با وجود اتحاد و ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر
 یک نه جد و سه دختر از زوجه دیگر گذشت پس ختری زنیهام مرد و یک پسر و دختری و دو دختر ایمانیه گذشت در صورت
 مسئله میت اولی از پنج خواهر بود و به پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی دو پسر و یک دختر از سه پسر و یک دختر
 بهر دو دختر ایمانیه را باقی یک نه باخ علاقی برسد پس میان بر دو تقسیم تغییر ظاهر شد و مثال تغییر ورثه اموات
 بصورت مناسخه و از این فصل شرح خواهد شد سه نسبت ثانی الیادهش جوایح به استقامت پذیر بالتصیح و این نوعی اگر
 توافق هست و وفق تصحیح دوم آر بسته زن آن را با اولین تصحیح و تا شود مسئله درست می بیند و اگر بانی الیاده
 دیگر تصحیح مسئله همان میت همراه با اکثر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و مافی الیاده نوعی از انواع توافق حقیقی حکمی
 باشد و وفق تصحیح دیگر را ماسل کرد و در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست تصحیح شود و پس الحال مافی الیاده
 میت یک که ازین ضرب تصحیح پذیر نیست شده و بر تصحیح دیگری با تصحیح تصحیح منقسم خواهد شد و مافی الیاده توافق حکمی تدلیغ

واعتدال المسکله من ۸		مانی الید ۸ شم ۸ شم ۳۲		بینما تامل	
ابن موصوف	۲	ام منقوت	۲	زوج شکوره	۲
	۱۶	ثلث مانقی	۱۶	ربع	۱۶
حاجبه المسکله من ۹		مانی الید ۹ شم ۸ شم ۴۲		بینما توافق بالثلث	
ابن شاکر	۲	ابن ناعت	۲	جده ام الام محموده	۲
	۲۳		۲۳	سدس	۲۳
محموده المسکله من ۲۲ ضرب مانی اقص من ۸		مانی الید ۹ شم ۳۴		بینما تبساین	
زوج احمد	۲	زوج شکوره	۲	زوج صبور	۲
نصف	۱۸		۱۸		۱۸

الاحد
موصوف منقوت شکوره شاکر ناعت وصیفه احمد شکور صبور
۱۶ ۸ ۲۳ ۱۲ ۱۸ ۹ ۹
بدانکه در نصورت اصل مسکله بود و باقی نصف ربع و سدس از دوازده است چون سه زوج و شش نیت
دو یام داده شود یک باقی می ماند پس مسکله رو به است اول از اقل مخارج فرض ربع علیها که چهار باشد
کنند یکی از آن زوج و نیت باقی سه سهم باشد نیت سه واحد ام که یک چهار باشد مستقیم نیت میان بین خبر تبساین
است چهار که مسکله زوج بود و درین چهار که کمتر که روس است نیت نماند و از شانزده حاصل ضرب تصحیح مسکله کنند
چهار از آن زوج و نیت سه با هم یابد رسیده و اصل مسکله زوج متونی که مجموعی شال حالت تامل میان زوج و نیت
وجود ربع از چهار باشد مانی الید شش چهار و این هر دو تا نیت با هم مستقیم قسمت از دوازده است و درش نیت یک که
ثلث باقی است پذیرش باقی دو بصورت دیگر سه سهم مسکله نیت متوفا که شش بر شال نسبت توافق و تصحیح و
مانی الید است مجموع سدس شش باشد مانی الید آن نه میان هر دو توافق بالثلث است پس در وراثت
شش مع قائم مقام روس است در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسکله است ضرب کنند
حاصل قسمت کسی و دو باشد نیت هر دو مسکله بود و در نصورت مانی الید این نیت یابد که دو سه از آن یابد

هر يك به نسبت از نسل و ارثي ميچاپد يا بونسل و ارثي هر يك به پس ابو يوسف و حسن و حسين به نسبت مال بر
 سر ايدان در فروعات كردن بدينان به سزني است نصف حصه مرد و باصوالتش نظر نبايد كرد و به بن خلاف و در
 شان يكسان به است و مرد و زن في سيجان به سزني اگر هر يك از اينها ساوي الدرجه است به سزني سينا از اولاد و در
 نسبت مثل نسبت بن البنت و ابن بنت البنت يا هر يك از اينها از اولاد و ارثي است مثل ابن بنت لابن و به نسبت
 بنت لابن پس در تصويرت ابني يوسف حرماند در قول اخير خودش حسن بن زيدا و كي لي از اصحاب امام ابی حنيفه
 است قسمت مال ستر و ك در فروعات موجوده بر سر ايدان بيان كرده كه در موجود دين للذكر ضعف الانثى تقسيم
 نمايند و نظر بذكر كورت الوث است اصول اين فروعات كنند بن مخالفت و موافقت اصول و ذكر كورت و انوشت
 كسان شمارند مثلاً بنت بن البنت و ابن بنت البنت كه مال بنيا للذكر حظ الانثيين منقسم خواهد شد و ذكر كورت البنت
 و انوشت مال ابن لمحوط نخواهد گرديد و در اين صورت نظر اماميه بصفت ذكورت و انوشت لمحوط و ابی حنيفه و ابن
 اگر هر يك از آنها از يك صنف اند چنانچه در پنجاست و در فروعات آنها للذكر ضعف الانثى تقسيم كنند و اگر مختلف البنت
 دو حصه با اولاد پسري يك حصه با اولاد دخترى دهند و ذكر كورت و انوشت فروغ را ملاحظه كنند چنانچه بنت البنت
 و ابن بن البنت كه در حقيقه بنت را يك ثلث و ابن را دو ثلث است و نزد اماميه بنت و دو ثلث ابن را يك ثلث
 باشد و در محمد و اتفاق اصول به راي ابو يوسف حسن منقول به و خلاف است صفات اصول به تقسيم بر اصول
 منقول به حصه اصل را بفرع دهند و بخلاف فروغ دل نهند به چون از بيان مقوله ابی يوسف رحمه الله فرست
 حاصل شد كنون گوش بر قول محمد حرماند بايد نهاد كه از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفات اصول و ذكر كورت
 انوشت را بى ابو يوسف و حسن بعينه منقول است و اگر در صفات ذكورت و انوشت اصول اختلاف نشاند محمد
 رحمه الله قسمت مال بر اصول منقول شده كه اولاد مال بر ابر اصول مختلفه تقسيم كرده حصه بر اصل را بفرع دهند
 و با اختلاف كورة و انوشت فروغ متوجه نشوند به پسري گر بوزيك خمر به دخترى هم بود در دخت و گربه
 است بالاتفاق قسمت مال به سزني بيمه نصيب رجال به آئين مثاليت كه حكم ابو يوسف و محمد رحمه الله
 در تصويرت يكى است كه اگر مېتى را يكسان بن البنت است و يك بنت البنت مال ميت با اتفاق حبه بن حسن
 ميان مرد و بر اى زن نصف حصه مرد باشد كه نزد ابو يوسف حسن باعتبار ايدان فروغ و صفات آنها و
 نزد محمد رحمه الله بمخاط اتفاق صفات اصول دو ثلث بن و يك ثلث بنت خواهد بود سزني نزد اماميه كه مالنا
 مرد و بنت انقسام يافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسيد و هر يك بن بنت دختره و ابن گر بن بنت بنت كرت
 نزد آن هر دو طور قسمت آن به در فروغ است بر سر ايدان به بطريق محمد بن قسمت به در اصول است از تصويرت
 بطن مثالي محل قسمت آن به حق بر اصل و بفرع همان به آئين مثاليت كه در آن حكم ابو يوسف و محمد رحمه الله

ابن ابی اسیر بر این صورت ترک کرده و بر این انداز که ضعف الانی الما تقسیم نمایند با اتفاق فرقی بین سنی و اولاد بین
 ارباب و سنی و فصل چوبی گذشتند و بهیچ مدلی بهم گریابی به مختلف با یکدیگر که در بابی اول بطریق مختلف از
 بسته از این تقسیمات و اینها با وجود تفاوتی نسل این صفت صفت مدلی بهم که در هر یک از اینها سنی است که مختلف
 مذکور و نوشته یابی نیز باید در یافت کنی اول بطبی که در این اختلاف واقع شده آن را بطریق محلی سنی دانی
 و لکن که در صفت الانی تقسیم کنی و علامت شماره و مرد و رجال را در و فرقی که در دانی و چنانچه در صفت اول گذشت و شمش
 نزد محمد بن محمد و در سلسله از این صفت از ۱۸

کسوم
 الاب ام
 الاب ام
 الاب ام
 الاب ام
 در این صورت در هر یک از اینها تفاوتی مذکور و نوشته و دوام و در و لب سنی که در سنی نهانش باشد سلسله شمش
 چهار سهام هر دو اب که یکسافریه سنی و دو سهام هر دو ام که فرقی دیگر است در هر یک چهارم روست اب ام فرقی در حال ابی
 ام فرقی سنی سنی و سهام هر یکی از این فرقی باروس آنها با سنی است و از و پیش شمش و سنی که عدد و روست
 ضرب که در از حاصل ضرب که سجد به باشد تصحیح سلسله نمایند و از و که سهام هر دو اب در رفته نالته است با چنانکه
 در و رفته با سنی است و چهار لکن که خطا نشین میرسد و شمش که سهام هر دو ام در رفته نالته است باب و ام آنها
 در و رفته رابعه چهار و و میرسد و نزد علمای شیعه و بر این صورت سلسله از شمش باشد و لکن که ضعف الانی و
 مرتبه چهارم قسمت یا بدست اختلاف است و در قریب گریابی ام و چنانچه سنی پدر و تثنین است حق طرف پدر
 شمش حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب اتفاق و ضعف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف که یک
 است یک جانب اب بر این صورت و شمش حق جانب پدر است که سنی با و یک شمش حق جانب و یک شمش با و اتفاق سنی
 سلسله از ۹

الاب ام
 الاب ام
 الاب ام
 الام ام
 الام ام
 الام ام
 الام ام

بر اصل تقسیم کرده شود فروع متعلقات سازند و تقسیم در فروع اخیا فیه بالسویه دارند و در اسو آن لازم که خطا انقیاس است
 نماینده از سه گانه است که به جهت برابری است که در مجموع این سه خرد و هم سه بار است سه خرد و هم سه بار است
 بویست اندرین حالتها در فروع از چهار شد قسمت به جهت قدم فروع اخیانی در فروع علایع بدان وانی بعد
 از اینها فروع اخیا نیست بدلیک تا قبل بعد از انقیاس به ایشان است جامع کالات ثلاثه کافرة و اخوات اخیانیه علایع
 و اخیا فیه باشند و بعضی از اولاد اهل فرض اند و بعضی اولاد و عصبای بدنی نظیر فرقی شخصی مرد و سه خرد سه بار در آن
 مختلفه الهیات گذشت یک بنیاد اخ اخیانی دوم بنیاد علایع سوم بنیاد اخ اخیانی و همچنین از سه خرد مختلفه الهیات
 سه خرد گذشت یک بنیاد اخ اخیانیه دوم بنیاد علایع سوم بنیاد اخ اخیانیه همچنین سه بار از سه خرد مختلفه الهیات
 دیگر گذشت یک بنیاد اخ اخیانیه دوم بنیاد علایع سوم بنیاد اخ اخیانیه بدین صورت

خاله

هر سه اخیانیه			هر سه علایع			هر سه اخیا فیه		
الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت	الاخت
بنیاد	بنیاد	بنیاد	بنیاد	بنیاد	بنیاد	بنیاد	بنیاد	بنیاد
ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن	ابن

مزد و ابی یوسف رحمه الله و بیجا مال متروک بلا نظر رؤس را بعد از این و بنیاد فروع ارا با تقسیم کرده و فروع اخیانیه
 و سه خرد اقدم است یعنی با وجود اولاد اخ و اختیار میانیکه کنی اولاد علایع اخیا فیه متعلق آن تواند بود و بعد از آن فروع
 بنی العلامات شمار کنی بصورت فقدان فروع میانیه و اولاد اخ و چنین علایع اولی و اقدم بالاتفاق باشد که با وجود آنها اولاد
 اخیا فیه و ات الحقیقت تواند بود و بعد از این در فروع فروع اخیا نیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علایع اقدم است و فروع اولاد
 و اختیار اخیا فیه است یعنی از هر سه ع لیک تا قبل بعد از انقیاس به جهت که فروع مقدمه فرق متاخره وانی میسند و ات متعلق
 میسند و یعنی با وجود فروع مقدمه فرق متاخره و اختیار غیر بدلیک اولاد اخیانیه و اولاد علایع اخیا فیه و انقیاس اولاد علایع اخیا فیه
 مانع و اما بنیاد سه و از محمد تقسیم شد و است که گذشت حق فروع اخیا نیست به باقی حق فروع اخیانی به جهت تقسیم شدن
 متعلق وانی به ثلاث و لیکن حصه شود و تساوی بهر یکی برود و کرده قسمت بنیاد برش به سه از آن سهم بنیاد اخ بر کشند
 و در آن حق این است بدان حصه بنیاد اخ و احد از آن پس محمد بنا بقول سرچ به سه از آن سهم بنیاد اخ بر کشند
 نزد سبب بود و بعد از آن محمد رحمه الله تقسیم صورت مذکور و و است که گذشت حق اولاد اخ و فروع اخیا فیه
 و ثلاث بنیاد آن حق فروع اخ و اختیار میانیه است و فروع اخیا فیه است که گذشت اولیک بعد از اولاد اخیا فیه است
 شود و بهر یکی از این بنیاد تساوی برسد و باقی ثلاث بنیاد برش حصه قسمت کرده سه از آن سهم بنیاد اخ میسند و در آن
 حق این است میانیه یکی از این بنیاد اخ اخیانیه وانی پس محمد رحمه الله بنا بقول سرچ خود که فروع تقسیم مال

نیز که رؤس فروغ ابویه بلا حظیه جرات اصول نیست است که بمنزله چهار بن باشد و سهام آن فریق بر این است
 نادر و بلکه میان آنها توافق حکمی البتست و رؤس فروغ این نظریات اصول بمنزله پنج بن است و سهم و اولی
 باروس بیانست دارد و میان دو که وقت حدود رؤس فریق اول است پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد بیانست
 پس بنیم ضرب کنند و حاصل ضرب را که دو باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب کسی باشد صحیح مسئله
 است بفریق ابویه سانند بر این بن نیست پنج سهام خواهند یافت باقی و در فریق ابویه هندی یکی را از بنین چهار و یکی را
 از بنین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله صحیح مسئله از سی و شش شش بر که نزدش اول تقسیم در بنو اهل است است
 محمد و فروغ که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزله بن نیست عمه هشت خاله اند و اگر اختلاف خود
 دو عم و دو خال را یک هم و یک خال گیرند و چهار عمه چهار خاله را نیز بمنزله یک هم و یک خال قرار دهند و دو چادر و دو
 باقی با حصه ابویه بر رؤس آنها تقسیم است که هر حصه ابویه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس در اصل مسئله ضرب کنند و اولی
 حاصل ضرب چهار ابویات و دو بر ایات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب هم را بهر دو دختر آن دخترش باشد
 و دو سهام هر دو عمه که طالع آنها باشد بر اولاد آنها تقسیم کنند چون اولادشان تحت بند کورت و انوثه نیست پس
 این دو ابی بن نیست را دو بنست گیرند که مجموع سه بن باشند و میان دو سهام متبرقی سه رؤس اولاد آنها بن است و دو سهم
 حاصل ضرب که بفریق ابویه سیدی کی از آن حق خال است که بهر دو پسران بنست و پسر یکی مستقیم نیست که عدد رؤس
 دو بنست باقی یک که حق طالع آنها یعنی هر دو خاله است چون بر اولادشان که تحت بند کورت انوثه است ایات
 مثل جوان و یک بنست مثل و بنست اند و مجموع سه بن شده بود بهر بنی شش بنست میان این رؤس اولاد خالات
 و حیات تامل است یکی از آن باید گرفت چون این با دو که رؤس پسران بنست خال است بیانست در یکی از دیگر ضرب
 کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد صحیح مسئله نمایند
 بنست و چهار از آن حصه فریق ابویه است که بهر یک از دو دختر آن بن عمه بنست هم و دو سهم شش از جانب او رسیده و
 پدر میرسد و یکی را از بر و پسران بنست عمه سه سهم میرسد و دو از دو از آن حصه فریق مادر است که بهر یک از پسران
 این طالع و بنست الخال پنج سهم سه طرف دارد و دو از طرف پدر میاید و هر یک از بر و دو دختر آن بنست طالع یک
 سهم میاید و بر طرفیکه میاید اگر حاصل مسئله از سه بنست لکن تصحیح از بنست و چهار باشد شش از آن ابویات و بنست
 بیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمه اولی است بهر دو پسران دخترش رسیده و چهار سهم عمه ثانیه و بنست
 سهم هم مجموع دوازده سهام بهر دو دختر آن بن بنست آنها رسیده و هر دو سهم خاله اولی بهر دو دختر آن دخترش
 رسیده و هر دو سهم خاله ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران بن بنست آنها رسیده و آنچه
 شالی دیگر بر آن توضیح که شش بنست بر اختلاف نیز قرابت و بهر دختر محتوی اجمالت ثانیه باشد شش می شود

بویا به ناله درون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عموم و حمله و الدین بیان خنثی مشکلی سه و در صورت
 مشکلی از خنثی به گاه مردش شمار و گاه انثی به گاه بکریانش نصیب زن از مرد و حکم بود زن شمار باید کرد و در حق مرد و کسرت از وزن
 و شتر بر شمار مرد حسن و بد هر که از مرد و وزن بود و محبوب و دیگر کنی جای خنثی اش منصوب به حال بدتر خنثی است بر جای خوب و
 خنثی بر بدتر و خنثی چون اکثر معا بدین و صاحبین الم علم و دین دیگر بود این نسبت هم خنثی به خط خنثی مست نصف چون انثی
 چون احکام ذوی الارحام و فراعت باصل گردید احکام خنثی مشکل مشتعل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث
 انثی بمعنی نرمی و لطافت چون خنثی این صفت به وجه دست انداز این اسم سعی گردید و مشکل از آن گویند که انسان منصف و
 وزن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا مستلزم اند پس اشکال بعضی مشتبه گردید و مرد از خنثی مشکل می
 که اکثری و مرد و هر دو دارد و با یکی از اینها ماند و در صورت ثانیة نزد اما میره عدد خنثی نیست و محض شقوق حکم و نسبت
 و کورتش از نسبت شوهر و انوشش لکن نزد و این نسبت قوی از خنثی است پس هر چه از ذکور و انوشش خنثی به رجحان شرع و عقیده لازم
 و حکم وی اشتباهی نمی نماید اگر آید در می کشا که آن شد از رجال شمارند و اگر از ذن می خارج بول بود و در سوادند و اگر در خارج بول
 بود و قسار آن است که بول زن و آن و لا بر آن و این جمله مشتق علیه بن الفریقین است و بصورت علم نسبت ال از الی اینها جایگزین
 متعارف بول را بر اکثر رجحان اعتبار کنند الا خنثی مشکل شمارند علمای امامیه و فخر الفیاض بول معتبر شده اند و بصورت تساوی بعضی از اینها
 بعمل الفریقین رفته اند و بعضی شمر و یک است و اینها هر دو به بلوی و ذوقه بصورت تساوی عدد و در فسخ زن دارند و بحال اختلاف
 مرد و الحارند و لا بد این اشکال اشتباه خنثی بعد از رفع تواند شد که اگر مثل حال محکم شود و متعین گردد و بسیار است که مرد
 و اگر مثل نسوان پستان آرد و حالف شود و حاصل گردد وزن است با جملة از مایه ذکور یا انثی و در صورت تساوی بعضی از اینها
 خنثی مشکل خواهد بود و هر گاه وی در سلف شیمی مشکلی و در توریت وی علماء اختلاف است بنا علیه میگردانند اگر
 ترک کسی خنثی مشکل باشد اینها گاهی مرد و گاهی زن شماری به نظر این که بجا خنثی زنی فرض کنی که حصه زن از مرد یک
 و آنجا فرض کرده شود و کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلاً یک پسر و یک دختر و خنثی است خنثی را زن شمرده نصف محاسب
 خواهند داد و اگر حصه مرد یک باشد بجا خنثی گیری کم از زن خنثی را مرد و شمر و در صورت تساوی بعضی از اینها
 خنثی را مرد و باید گرفت مسئله از شش است سه بر دو و یک یا مرد و یک برادر اخوانی و یک حق حصه و یک خنثی باید داد و اگر
 خنثی از زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عمل بهشت کند و هر که از مرد و وزن که اگر بجا خنثی و مرد و شمر و نصف محاسب
 گردد و در آن مرتب بجا خنثی را باید دانست پس اگر محض خنثی زن باشد محسوب گردد و اگر مرد باشد محسوب و خنثی را همان زن محسوبند و
 و همچنین بجا خنثی اگر مرد را نصف محسوب باشد و اگر زن را نصف کنی محسوب نباشد خنثی را آنجا مرد و شمارای چنانچه اگر
 شخصی از احام خود عم و خنثی گذشت همه مال به خود او رسید و خنثی در عدد و عتات محسوب و محسوب خواهد گردید و همچنین
 اگر از پدر و یک از برادران و یک خنثی را بگذاشت همه مال را در حصه کرده نصف زوج و نصف نكاح یا به جهت خنثی را مرد و شمر و

گردانند و اگر از آن شمرند سلاطینش بیعت حول کند و یک سهم خنثی برسد و بقیه مردان خنثی و بقیه از حیوان آن بخرند
 اوقات مردانست که حال بدتر بر این خنثی قرار داد و در پیش خنثی از دورت و از نیت که موجب نقصان خسارت خواهد بود
 خنثی بهمان مصفت محسوب خواهد شد و بهین معنی است که اگر صاحب مال هم از سهم خنثی حقیقه حمله کند و صاحبین و در جماعت اندوه مند و
 بجز این است خنثی به است شاکل نیست که اگر کسی یک یک خنثی بود و حصه خنثی مثل حصه خنثی نصبت حصه است
 است بخدا و عارضی به قول عبد الله بن محمد بنی بود که خنثی خواهد بود و نصبت بر یک حصه از آن مرد و خنثی قول اکثر صحاب
 و صحابه را هم از هم و صاحبین هم اند آن بود که سبق ذکر یافت که خنثی محسوب به شعب همان است قول عبد الله
 ابن عباس که این عمر بنی علیه السلام بود خنثی را مردان قول نیست که خنثی نصبت حصه هر کس از آن مرد و بقیه خنثی هر
 توان کرد و بهیند بود و شازعتی که در شریک یا اوست اینی و در دیگر خنثی که او از آن شاکر و در حصه آن بود و خنثی
 میگوید که من زمره مردان منسلک است حصه مرد دیگر هر چه حق قول کی بر دیگری ممکن نیست پس نصبت حصه که در نصبت
 انوش خنثی بدینکه رفع نزاع شود و بهین معنی است که خنثی است یک سهمون قول امر را هر یک صاحبین بدین
 بی معصوم قول امر شعیب بر آن بود و است محمد و صاحبین و گمان بیان کرده اند و در آن نصبت حصه مرد و نصبت حصه
 هر یک که گرفته و از حسب سزا و در خنثی خود از این پنج لازم نمی آید که در بین سبب فروختن ایشان است بل در سبب ایشان است
 که سبق ذکر یافت است گفت بویوسف و الا تقسیم نکن مردوزن از شریک سهم پس خنثی از آن بود و خنثی از نصبت
 نصبت یکسانی و حصه کل از برایشان و آن حکمت مسئله که بنیسان بود که اگر مرد حق خنثی است به سبب پیش حق
 خنثی است پس در آن بر آن حق خنثی به شمرند و محال آنست که مرد حق خنثی به جمله اش بر عمل و در
 و آن بهر دو صورت عمل است یا سبب جمله این خلاصه قول بهین بویوسف حمله کند و در حق قول عام شعیب چنین گفته او را
 مال بیت را بر زن مرد و شریک سهم نیست از خود چند فریق به یا یک فریق تمامیم که کند پس حصه هر یک از آن فریق
 است و الا خنثی از آن فریق بر آورده بر زن مرد موجود یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصبت حصه یک و نصبت حصه یک
 انشی از آن فریق بر آورده بر زن مرد موجود یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصبت حصه یک و نصبت حصه یک
 از آن فریق حصه کل خنثی دانند که خنثی از فریق و الا دست نصبت حصه یک و نصبت حصه یک خنثی و اگر از فریق افق
 و اخوات با شایسته نصیب یکسان و یک است گیر و دو چیز این بر فریق که با شایسته مسئله بدین طریق نمایند که اگر حصه خنثی سه
 و دو کسری است حق فریق خنثی را بسوی آن کسری که کند یعنی در مخرج آن کسری نمایند و حصه خنثی را نیز بسوی آن کسری
 بفرمایند آنرا عدد صحیح شمارند و شاکل بعد از این مذکور است اگر در حق خنثی کسری است جمله اش بر عمل مسئله که برای
 تقسیم و تفریق در آن خنثی است تقریر یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکور سابق که این نیست و در خنثی است چهار برای
 این مرد و برای این نیست قرار دهند و در صورت مسکه حق خنثی باشد بر شش افزوده و نه سهم نمایند با جمله خلاصه آن است که

بهر دو صورت طریق حصول معتبر دانند و در شالی گفته ام بالا یک پسر است نصف خیر را به سه ربع هست حصه خشتی
 نیم مرد و نیم بانگی و یک پسر و یک زن است این بی به خشتی یکی نصف نمی به الغرض مسئله هر صورت باید از نه باشد
 صحت و این شالی تصحیح مسئله است در صورتیکه در حق خشتی باشد میگوید که در شالی که بالا گفته ام آن بی بنت و ولد
 خشتی است حصه این یک و صحیح و حصه دختر نصف است و دست پس حصه خشتی سه ربع است که نصف حصه مرد و نصف حصه
 زن بود چون اصل مسئله فریق این بی بنت که از یک نیم فرض کرده شد از خشتی ربع که کسر نصیب خشتی است باید کند
 شش ربع میشود و سه ربع حصه خشتی بر آن فرزند میماند که در شش ربع آنرا به صحیح گرفته چهار از آن با این دو بی بنت سه ربع
 و اگر تقسیم میان این بی بنت از سه ربع و دو با این یک بی بنت بی در صورت حق خشتی یک نیم نمی که سه نصف باید که با هر یک
 از آن مسئله این بی بنت درست شده از خشتی نصف است و بر آن نصف که حق خشتی است بیغیر از آن نصف میشود و از
 صحیح شش ربع چهار با این دو بی بنت سه خشتی تقسیم یکی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابویوسف حمه انداز تصحیح
 میباشد و همین بقیه را نیز خشتی بعضی علمای شیعه هم اختیار کرده اند است را محمد و امام که نصیب حق خشتی را به شمولش
 دوباره کن تقدیر که در شش ربع و گاه مردش گیرد و در دو حالتش نیز سه نصف هر دو بر دو حصه خود و در دو مسئله
 بشماره نسبت هر دو را ملاحظه دارد حاصل ضرب یک ربع فوق و در یک بیستانی توافق است که حاصل ضرب یک ربع و در
 در تباین گیرد هر چه در دست آید از اینها بشمار دو حال زن نیز آنچه حاصل شود در ضرب اینها در میان تقسیم
 فرقی گیرد باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابویوسف محمد و امام ضابطه بیان کرده اند که تقسیم شالی مذکور بالا را
 زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست باندک تا بی بقاعده آن توان بر دلگن چون این کتاب اختلاف یقین میشود
 و در پیش پیوسته است بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف حمه انداز گرفته اند و اکثر علمای ایشان بقیه محمد حمه انداز
 اختیار کرده اند و ضوابط تخریج ابویوسف محمد حمه انداز ضبط کرده ام که بر هر یکی استخراج مسئله خشتی لیس شود و ضابطه
 تخریج ابویوسف حمه انداز ضابطه تخریج برای محمد حمه انداز است که نصیب یقینی را که خشتی از آن فریق است بشمول خشتی و دوباره
 باید نمود و درین و بار خشتی را یکبار در زمره رجال داخل کرده تصحیح مسئله فرقی را بدین و در حق خشتی را شامل شود و با
 تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین هر دو حالت خشتی بر سه نصف هر دو نصیب و در حق خود و بر تقسیم مسئله فرقی خشتی است
 اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر چه توافق است فی کل در کل گیرد که در
 حاصل ضرب بیستانی و در صورت تباین کل یکی در کل گیرد حاصل ضربش گیرد و الحاقه تقدیر نسبتی بر طریقی در
 مسئله در دست تو اگر چه حاصل ضرب فوق یا کل یکی در کل گیرد آنرا در دو عدد که شمار هر دو حال و کورت است انوش خشتی است در
 کنی و آنچه ازین ضرب غیر حاصل شود بهمان حاصل را محصل تقسیم سهام فرقی گیرد یعنی تصحیح مسئله از آن شماری سه
 در شالی گذشته در کمال به خشتی بود و در خمس اشیاء به یک حالت اگر او را سه مال است حق یک انوش و سه مال را

بر نصیبی که آن بود اکثر وز محمد و قول شد هر دو قول ثانی که حصه دو پس از ابو یوسف است هم موی بست موی که حق یک ختر مگر اخذ کنیل است ضرور	از خط چهار بن یا دختر زان یکی آنکه مهر حل نمی یاد و دختر بر آنچه میگفت دو بن قول یک است یا حق یک پس که است اکثر تا که در جبر نقص پس بظهور	بوصیفه برای حل نمید حصه سه بنات یا سه پس نه بی حل و ده بقیه آن بلکه از وی بقول اقوی بایدش از برای حل نهاد باید داشت که بصورت اندر حل	دیگر از اقل حصه دهد بر نصیبی که آن بود اکثر و در شرا اقل حصه شان که در پنج است بر همان فتوی در شرا بقیه باید داد
<p>بر آن فته اند که اگر مدت و عیش قریب باشد یعنی گناه یا کمتر از آن بود یا بظنار وضع حل تقسیم تر که وقت کنند و اکثر قول قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حل تقسیم تر که کنند مثلش قریب باشد بگوید مگر کسی که عیشش بعد از حل اختلاف حالتش مستقر و متبذل نشود و اگر بدیندر حرجی است یا بجهل در صورتیکه قبل وضع حل ضرورت تقسیم تر که واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار بن یا حصص چهار بن بر چار بن بر دو اکثر فرمود برای حل می آید و دیگر در شرا اقل حصه شان مینماید و این روایت ابن المبارک از امام زوایت بعضی علما چنین اخذ کرده اند و اکثر رحمه الله و قول مرویت از آن بر دو حق قول که لیت بن سعد از وی روایت کرده اند که اگر حل حصه دختر یا حصه سه پس بر چار بن باشد یا در نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بر وایت یک است که حصه دو پس دختر بر چار بن و اکثر باشد بر حل اند و از بقیه تر که دیگر در شرا اقل حصه آنها بدیند و بقیه قول حسن رحمه الله قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله بر وایت به شام مرویت مگر فتوی ندارد و بقیه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در وایت حل بر بنیان فتوی است بر وایت خصاف و می شده که حق یک دختر یا حق یک پس بر چار بن یا بر چار بن یا بر چار بن و در شرا باید داد و اگر در بنی صورت گرفتن قبلی از ورثه ضرورت تا که آن کنیل جبر نقصان حق حل بعد ظهور تولدش نماید یعنی اگر از حل زمانیکه پیدا نشود و کنیل استغای حق این ولاد از ورثه کند و جبر نقصان ولاد نماید و در شرا اقل حصه بر چار بن که بر حل حصه و ذکر نهاده شود و بقیه دیگر اصل حصه آنها اگر وجود عدم حل و در بنی و بقیه نقصان آنها فلی خود بدیند و در اقل حصه رفته آنها بدیند باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصان در حق می آید و واقع شود و از ورثه از آن باز میمانند</p>			
زوجیت است حامل اگر وارثیت است اقارب آن وارث و بنو شریک آن زنهار احد لورث باشد زوجیت یا زوجیت یکی دیگر از اقاربی است پس اگر حامله زوجیت است بر وقت خمر اکثر یعنی بد و سال نزد حنفیه چهار سال نزد شافعیه یک سال نزد امامیه بر او یک کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد	از او بر ختم مدت اکثر نورث شان اگر مردان بعد مردان علوق آن شما	یا کمتر از اکثر مدت از او بعد از اکثر مدت یعنی هر گاه یکی از ورثه حل باشد یا چند یکی از آن که حلش	بر ما یک یا بقیست عدت یا که بعد از گذشتن عدت یعنی هر گاه یکی از ورثه حل باشد یا چند یکی از آن که حلش

تا در اینجا با قرآن بنوعی دقت و فداقت و طلاق منقسی نشده باشد از این ولد فرزند نیست ارث است و اقربای
 اگر پدر و مادر و ایشانیان را نداشته و خودش میرد و مورثا قریب است و او را ندارند و اقربای نیست و اگر او را ندارند
 انحصار اکثریت حاصل از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که از مورثا وارث مورثا مدعی نیست اقربا نیست باید نیست
 بلکه ملوک طایفه انحصار حاصل بعد فوتش و بیاید شمرده است حاصل اگر ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 بولد و ویزه زنا متحق نشود و یعنی اگر حامله بود و نیست نباشد بلکه و غیره دیگری را اقربای نیست است بر شش ماه یا اگر
 از آن ولد از وی متولد شد و نیست مورثا نصیب میرفت و می ماند که بر سر سینه یا که ملوک قبل الموت متیقن می شود باو اگر
 اندرون شش ماه از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 و وجودش در وقت موت و بر شش ماه از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 شود و نمی تواند که از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 ولد متولد شود و بیاید شش ماه از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 که است و حاصل از آن اولی ممکن باشد اگر چنین طریقت در مدت حمل واقع شود و حامله است و باید طایفه خواهد شد که اگر اولی از او
 مرد و خطیرات از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 و اگر نه و در عرض بود و در جانب پادشاه اکثرش شمار آنجا و آایا بیایان است حاصل تخفیف مسلم تعیین طایفه و چون
 شش ماه از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 لکن سبب انحصار شش ماه از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 نصیب میرفت نخواهد بود اگر اکثر ولد بر او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 بر او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 از جانب پادشاه نخواهد بود اگر اکثر ولد بر او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 و اگر کمتر ازین ندهد بر او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
 اگر بعد و وضع جانش متحق شود و وارث خواهد شد و در حرکت شش ماه از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد

از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	حاصل از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	بیر نصیب نمایی از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	حاصل از او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
ساز نصیب سبب یکبار	فرض کن بر او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	باز نصیب ساز سبب یکبار	نسبت بر دو سبب یکبار
تا چه بود است ای خود پرورد	اقتدار تامل است یکبار	در دامن او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	در میان او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
غیر کن فنی کن کل فنی کن	در میان او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	در میان او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	در میان او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد
میر نصیب سبب یکبار	اقتدار تامل است یکبار	در میان او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد	در میان او یا بعد از او انحصار است بر او آن که ازین که در شش ماه از او یا کمتر در خطیرات برسد

است که شامل تسع جزئیات باشد آن قاعده بعینه قاعده تقسیم مسلک معنی بنام است
بدین طریق که محل را از دو شماره کرده یکبار صحیح نمایند و بار دیگر محل را از یکی فرض کرده بار دیگر صحیح مسلک سازند پس باینکه در میان
بر دو مسلک که نسبت است که تفاضل است یکی ازین بر دو مسلک که تفاضل است اگر تفاضل است بمسلک که اعدادش از تفاضل باشد اگر تفاضل
و اگر در میان بر دو مسلک توافق است فقی یکی را در کل دیگری ضرب کنند اگر در بر دو تفاضل بود کل یکی را در مجموع دیگری بزرگ
و حاصل ضرب هر یک درین دو صورت که توافق و تفاضل باشد عین صحیح مسلک شمارند سه

پس سه مایک از دو کورت او	حصه هر کس است ای خود	زین صحیح کز انوش است	در توافق بود فقی ضرب نکوت
بعد از آن حصه انوش بگیر	زین صحیح حالت نکید	یا بوقش توافق است اگر	حاصل ضرب بر دو حال نکید
و به وراثت از نصیب او	هر چه کمتر بود ازین بر دو	افضل هر وارثی که نداردی	ستحق با بوقت بسیاری
نیمه باقی پس از ظهور و ولد	و به بوی که سهم حقش باشد	و به بوی حق بعض از آن	باقی را با وراثت برسان

چون از قاعده تقسیم مسلک فرغ حاصل شد طریق استخراج سهام بر دو حالت بیان میکنند که بعد از تقسیم مسلک سه مایک
مسلک دو کورت محل بجهه هر کس سیده و کل تقسیم که از تقدیر انوشت حل فرایافته است ضرب یک دیگر در اگر میان بر دو مسلک میان
و اگر میان بر دو مسلک توافق است روفق این صحیح انوشت ضرب نمودن نیکوت بعد از آن سه مایک از مسلک انوشت حل بجز
از ورثه رسیده و کل تقسیم حالت نکید اگر بین السلتین میانیت باشد یا در فقی صحیح حالت نکورت اگر بین السلتین توافق است ضرب
کنند و در حاصل ضرب بر دو حال ملاحظه کنی میشی نمایند پس به وراثتی از بر دو حصه و هر چه کمتر بود بهین و افضل حصه
زاده هر وارث را نگاه دارند هر کس که استحقاق افضل باشد بر وقت تقسیم حل منظور و آن افضل بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی که
از حصه حل و افضل حصه رسیده بود یکبار حل پیدا کنند بدین اگر آن کد تخم آن سه مایک باشد اگر در کد تخم بعض از آن
مال است تقدیر بکوت رسانیده باقی را با وراثت آن حق آن برسانند و بر قدر افضل که از حصه هر کس قوت به ظهور حل بود و باقی
که از شخصه با نذیکت خستند

هم زن حامل و اب و مادر	که بود حل در شماره مرد	صحت از نسبت چهار باید کرد
صحت از نسبت هفت آن آنجا	و فقی یک آن جمله دیگر	و دو صد شانزده شمار شمره
حصه کمتر زن حامل	هر کس که والدین برسان	سی و دو کمتر حصه شان
که بین است حصه کمتر	یکصد و پانزده که میانند	بنقسم بوضع گردانند

بر کذا و بیان ابداً تقسیم مسلک حل بر دو حالت شمالی بر آن توضیح بیان کرد که اگر شخصی دو وایز و یک دختر و یک پسر و یک مادر و یک
مانند پس اگر حل در شمار مرد باشد و در صورت سبب اجتماع یک شصت و صد و سی و دو مسلک از نسبت چهار باید کرد و سقی و چه چاق
هر کس که ابوی سیزده حق دختر و حل نکد که نصف الانشی است اگر حل در شمار انشی بود و در صورت اجتماع یک شصت و صد و سی و دو مسلک
مسلک منبره گردید اصل از نسبت چهار و عول بسوی نسبت هفت باشد حق زن و چه شصت حق ابوی شانزده

حق نیست و محاسن و در میان هر دو مسئله توافق باثلث است ثلث مسئله اول مثبت ثلث مسئله ثانوی نیز مثبت
 اما مسئله ثانوی در کل غیر ضرب کرد و عند شایسته و حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله صحیح نیز در سه
 سهام از وجه از مسئله مذکور بر آن در نه که در حق تقسیم انوش است ضرب کنند ثلث است بشود چهار سهام بر آن
 ابوین از مسئله مذکور است در وفق تقسیم انوش ضرب کنند می شش بشود و همچنین سه سهام از وجه از مسئله انوش در
 که در وفق تقسیم انوش ضرب کنند ثلث چهار بشود و چهار سهام کلا از ابوین از مسئله انوش و وفق تقسیم انوش ضرب
 کنند می و در وفق تقسیم انوش چهار که حصه کمتر از حاصل است بگویند پس سه سهم از اکثر حصه وی بر طبق اصل و موقوف بازند
 سعی دو که کمتر حصه بر آن والدین است هر یکی از آنها بر سه سهم فصل حصه هر یکی از آنها بر قول اول و موقوف
 و چون بر این سهام حصه چهار بر آن چهار است بر چه اگر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار بر آن اکثر است اگر سیزده باقی از مسئله
 مذکور است از هر چهار بر آن یک ثلث تقسیم نمایند حق بر آن و سهم کامل مثبت شش و خط ثلث یک سهم و چهار سهم باقی
 مسئله خنجر از در نه که در وفق تقسیم انوش است ضرب کنند و حاصل ضرب آن سیزده و موقوف ضرب کنند که در خنجر از در نه که در
 شایسته و همین تیر و سه است بعد تقسیم بر آن سه سهام یک سیزده پانزده و سهام که باقی میمانند از آن بعد از دفع عمل تقسیم که در ابوین
 اما سیزده موقوف است اصل مسئله است چهار است که از تقسیم انوش یک مسئله ضرب بر اصل مسئله در پنج که در روس ثلث است
 چهل از آن یا ابوین پانزده و در سیزده و سیزده میماند و باقی بخواهد و در وفق دو بر آن بر اصل ثلث از آن در نه که در خنجر
 واحد و از واحد و اکثر باقی که موقوف است و در تریسب ثبات مصروف است بعد از تقسیم بر آن سیزده و در نه که در
 مال باقی حصه عمل احتمال چند صورت است که اگر در اصل مخری واحد یا اکثر از واحد و موقوف در صورت تمام مال موقوف
 که بر اصل ثلث باشد بود و در حصه ثبات تولد مثبت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که در صورت حق ثبات ثلث است
 و آن از مسئله انوش شایسته بود و چون آن را در موقوف از وفق مسئله مذکور است ضرب کنند یک مسئله است ثلث اصل موقوف
 و چون بر این مسئله بعد از حقوق ابوین از وجه باقی بود که سیزده از آن بر ثلث و او و یک سیزده پانزده و نگا داشته بود و در نه که در
 سهام حق ثبات سابقه را یک مسئله پانزده و موقوف جمع کرد و مجموع یک مسئله است ثلث بر آن ثبات علی السویه تقسیم نمایند
 طریق تقسیم سه است اگر سهام آنها بر رؤس تقسیم صحیح منقسم شود و بماء در صورت توانایی وفق رؤس و بصورت ثبات
 کل رؤس در کل تقسیم مسئله ضرب کرد و در حاصل ضرب تقسیم مسئله نمود و بصورت صحیح تقسیم کنند و از اما سیزده سهام است
 سابقه موجود و را اینجا بود و که موقوف بوده شامل نمود و مجموع شصت پنج را بر ثبات بطریق مذکور تقسیم نمایند و هر چند
 کمترین یک مسئله شان باشد و میشود در حصه ثبات میباشد لیکن چون مذرب ایشان حول جائز نیست نقصان ثبات جائز
 میماند و در نه که در اصل اگر سیزده فوق یک یا یکی بود و تنها پس باقی سه سیزده و بر آن بر ابوین هم چهار چاره حق ثبات
 آن کو باقی کل بر آن از تقسیم بر آن احتمال دوم نیست که اگر در اصل سیزده باشد و آن بر فوق یک یا یکی تنها بود و در صورت

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصه زوجه بود برای زوجه برآورد تا ثابت و موقوف حصه کامل می شود و اگر پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآورد یعنی چهار از آن باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر است بپسند و مادر بپسند تا می
شمار کامل حصه برآید بوزن شود و بعد از آن حق بنت که سیزده بود باقیه که یکصد و چهار یکجا کنند و کل را که یکصد و هشتاد
بر اولاد و اگر نصف المانی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریق مذکور هیچ فایده و فتر و نامیده بقیه را بشنول حصه بنت که چهار
شصت و پنج باشد بر اولاد و اگر خطا را بشین قسمت کنند و بود و در محل میت بطن پاره حق والدین هم حق زن باشد و آنچه بخواهد
بر تولد بود پس بدو حق خرم موجود و بهر تکمیل نصف پنج و نود و در تقسیم نصیب بنت شود و باقی نه حق حصه بنت و آن
عصبه است اب و برسان و اما الانیان احتمال سوم میکند که اگر محل میت بطن پاره شده بود که چنانچه در مروت و طاهر
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصه برآید اب ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بوده با آنها از ایا که موقوف
بر تولد بود و ستر و کند بعد از آن حق بنت واحده موجوده را که نصف بنت بدیند و چون سیزده سهم بستر موجوده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تقسیم سهام موقوفه و پنج نصیب میشو تا یکصد و هشت که نصف او و صد و شصت و ده
ببنت برسد و باقی نه سهام از مال موقوف که حق حصه بنت پس زیاده رسانید که عصبه نه است و علمای اثناعشر
صورت اول و سیت از محل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد است بپسند ای بنت نموده باقی پنج را بر بوزن بنت بقا
رویه و نمایند بلکه اگر با محل و از آن باشد که محل دخلی در تغییر تبدیل حق او ندارد و تمام حصه اش بوزن بدین پنج
زوجه عاصه و پس که محل در تغییر سید پنج روغن و وجهی است اگر و از آن که شصت است که در یکی از دو حال که زوجه است
محل محجوبه میراث تواند کرد و بدین ترتیب از آن مال تولد چیزی پسند مثل زوجه عاصه و آنرا با هم میت که بکوت تولد از آن
و هم از میراث محجوبه خواهد شد بیان مقتضی و در و ارث کس نمیشود و مقتضی و در و ارث کس نخواهد بود و مال او را
نگاه باید داشت و دست نهاده باید از انکاشت و اختلافی بدین روش نیست و فوق صد پنج یا که دو یا سیت و چون
از آن و ناماند کسی حکم بر کس نمود و ندیسی بعضی گویند که زوجه میلاد و چون بود و بگذرد نه کم زیاده حکم بر کل بود
اولی و علمای است بر همین فتوی و مقتضی عبارت از شخص ثابت که خبرش قطع شود و حال حیات و مالش معلوم
نباشد و عاقل است که بر حقیق مال مورث خودش بمنزله میت و و ارث کس نمیشود و در حق مال خودش مثل احمیت
که و ارث مال او نماند و عین کسی خواهد شد بلکه انش نگاه باید داشت تا بدلی معین و از زنده باید انکاشت و زوجه از آن
تا آخرت حکم ترویج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره روایت ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت ولادت
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محجوب علیه میراث نیست و اولی و علمای است بر همین فتوی
زنگانی که در مخطای خود که دید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و دو سال از زمان میلاد و مقتضی حقش بر او
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که اگر هنگام ولادت یکصد و سست سال است قبلی از علمای حکم بر کس آن وقت نموده اند

بیان موقوف

از اوراق اشغال و کسب زنده نماند و همچنین است در ظاهر از وایت و بعضی مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نمود سال بلا افتاد و زیادت بگذرد حکم برگزیده معفو اولی باشد و علمای برین قول اخیر فتوی داده اند و بنده سبب اینجاست که مدت انتظار معفو در اختلاف است و چهار سال و دو سال و دو سال و یکصد و بیست سال گنای شهر و احوط انتظار تا آخرت است که اشغال اوراق زنده نماند مال معفو و حبس از اعلام ده و ده وقت اجتماع امام بیدار که مال مورتان و ده حصه و ابایی خوشتر بود که در پیش نشاند حاضر حکم گرفتن شرع شد صادر به مالش آن و از ثبات و سیرند که دم حکم مندر غرض بود و مالیکه بر موقوف و ساز بر وارشای معروف که در زیر و کمالی معفو و ده مال و در زیر و کمالی معفو بود و حبس از علمای علامه مسلم معفو در برابر اجتماع امام وقت قاضی معفو موقوف و ده ساله که گاه حاکم وقت بگذرد تا این حد اشغال معفو زنده نماند مالش بر ورش و تقسیم نماید و برین است بنده سبب امام شافعی رحمه الله و مال معفو را اگر چه با اجتماع امام موقوف باشد که مال مورتان معفو و کمال افتدای مدت انتظار معفو فوت شود و حصه معفو بگذرد و مثل عمل هر کسی که معفو موجب خواهد بود و اکس محبوب خواهد بود و دید خواهد بود و ان یا بقیع ایا دور شد دیگر اقل نسیب خواهد بودند و او بر گاه که معفو در اشغال معفو حاضر نشد حکم برگزیده از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی معفو را آن زمان معفو خواهند بود و وقت حکم گرفتن معفو بر معفو زنده نماند و مالیکه از معفو و از ترک معفو موقوف و در صورتی که معفو موقوف بود و در وقت حکم مال مذکور بر معفو موقوف و معفو آن مال را بر ورش مورشینند! اتفاق بین الفریقین مانند میل که اگر میت یا مالیکه برایش نهاد و اندر ورش موجود به بنده سبب اصل تصحیح مسئله که در آن است معفو و دیش نسیان و زنده معفو را اگر کمال آن تصحیح مسئله عمل و بعد از آنش گرفته از اموات و با تصحیح کن بحال و وفات و نسبت هر دو مسئله بنابر تصحیح عمل خواهد یعنی قاعده تصحیح مسئله که بعد از ورش در آن معفو و همچنین است که اول معفو در زنده و فرض کرده تصحیح مسئله عمل از زنده بعد از آن معفو و از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات معفو کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و بر این هر دو مسئله باهم تصحیح مسئله اخیر و مثل حل شمارند یعنی بصورت تمام و یا اخل اعتباری و با کثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله وقتی در حل گیر می کشد که در حل گیر می کشد و در حاصل ضرب تصحیح مسئله شمارند پس هر چه کسر از مسئله وفات معفو در رسیده در وفق مسئله حیاتش را کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله تمام یا کل آن بر نماند حاصل هر دو ضرب هر چه کسر بگذرد باقی بر نماند و باقی را بر بطور حال معفو و موقوف دارند بعد بطور حال هر چه مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بپسند با اتفاق بین الفریقین شمارانی هر دو زوج و دو واحد عبارت از و یک است یعنی معفو و گذشت بتجدید حیات معفو و بوجه نصف که فرض زوج است مسئله از دو باب یکی حق زوج و یکی حق اخی و تقسیم است و چون این یک رول بعد از تقسیم نیست رول در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از پشت نمایند و چهار زوج و دو و یک با غلات پسند بر وزن مال معفو و با حلال نصف انگشتین حق غلات مسئله زرش باشد و عول بهشت پس تصحیح

شود و مرتبه وارث به یکس میاید و در مرتبه گذشته بملازم بلده پس ارث میان شان باشد یعنی هر زن هر که از اسلام
بر گردد و در مرتبه شود و ارث احدی نمیورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او و اگر در کیهورت که اگر عاقل یکس باشد که
شوند پس ارث در میان شان جاری خواهد شد هر که کسی از آنها میبرد و رشتا و باقرای و وجود او اگر چه مرتد باشد و مرتد
و نزد سامی آنها مشرب مرتد و مرتد و فطری باشد اینست هنگام انعقاد مجلس اهل الا برین و مسلم بودند و خود و دش بعد بلخی از
اسلام برگشته و خود را می که اول از کفر خود برگشته اند پس اسلام اختیار کنند بعد از آن از اسلام برگردد و مرتد میارث وی ابو تراب مسلم
اگر چه بعد از فطری باشد یا غیر فطری باشد ارث کا فز و اقرب و خویش پس در مثل هسبیل سنت بصورت نقدان ارث مسلم
مال و در مرتبه ارث از شام زن است چنانچه مرتد از اسلام است و منقذ آن مال است از خجالت لازم آمد که مرتد و ارث
به یکس میاید مسلم و مرتد نمیشوند و با وجود و در تمام اهل بلد قوارث سیانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد و ارث کا فز و
و مرتد فطری از و ایشانش مجبور دارند و واجب القتل است مرتد بل بعد احوال تا به روزی که تا آن زمان که رجوع او به اسلام
مستقیم باشد لکن در اینجا خلاف اینست زیرا که مرتد از اسلام در تمام اهل بلد قوارث سیانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد و ارث کا فز و
مرتد مجبور دارند و میان فریقین اختلافی نیست میان اسیر مسلمانی اگر گرفته شوند یا کافران شود و در مرتبه تا به
مسلم است اسیر مسلم او عین حکم مسلم گوید و در وقت در نظر فقه اسلام و عین حاکم احکام و از آنجا که اسیر و کیهورت
حکم مفقود و محل است اندکی میان احکامش و در فساد پس میگوید اگر مسلمی کافران گرفته شود و در مرتبه تا به
اسیر مسلم حکم او عین حکم مسلم بایرگفت که و ارث مورثان خود و مورثان و ارثان خود میشود و اگر اسیر فطری مسلم است
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شنا شد با اتفاق فریقین چنانکه گذشت مگر از اسلام و کوه نیست خبر و جز موت و
حیات نیست ارث پس اسیر است و چنین حکم به مثل مفقود و در مرتبه احکام و عینی اگر از اسلام فردت اهل طایفه نیست
و از موت حیات و نشانی پیدا نیست فیه وقت اسیر در مرتبه حکم مثل مفقود است بالاتفاق بین فریقین هر که و هر چه
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نماید که روز و شبش را از تو بچاید و دیگری غیر سدا تا زمانیکه مالش فریاد نشود و اگر در آن
دعوی رد نشد دعوی شان مقبول نخواهد شد بلکه اگر دو مسلم عادل بران دعوی شهادت نمایند در انصاف
است تا فی اسیر شد که حکم از تفرق و زوجه تقسیم مال دوی مانند فرایع میان حرقی و حرقی است جمعی از اقراب که اعم شان
از قرابت است و اعم شان میان و وقت آن جماعه خرق شدند و یا به به بتلاهی خرق شدند و شده اهل انحصار و دم
از شدت سبب هر کس مخوم و هر قریبی که او فیه حیات است و ارث شود از من احوال و نشود و ارثی کی یکدیگر در میان
بنده باشد اکثر یعنی باقی از اقراب که اعم قرابتی هستند که سبب آن قرابت یکدیگر را و ارث تواند شد جماعه و فیه تفرق شد
که در یکس گشتی بودند و آنها را غرق گویند که شوب بخرق از جماعه نه ابتلاهی حرق شدند که در فساد بود و در فساد
و گرفت اینها را حرقی گویند شوب بخرق بافتاد و تنقعی و ادو لری به سرشان ملاک گردیدند و اینها را می پسندند سید

و در مرتبه تا به

و در مرتبه تا به

و در مرتبه تا به

و همچنین اگر در سرگشته شدن باور و باسی عام و در باطل آنچنان معذور و معذوم شده که سبقت هر گنجی بر وی گریزی است و گوشت
 پس حکم این جامعه است که هرگز از اقربای شان که اوبقید حیات است و ارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی را در
 دیگری نمی شود بدست آورد و هر چه از او بگذرد حق و ضرر و تورش باطل میماند از عرق و روق ضرر و تورش باطل غلغله
 عمو اس از علی مرتضی نه در تورش مقتولان جل و صفین از عثمان بن عفان خریدن ثابت ضرر و بعضی قانع مروی شده
 و مختار اکثر ائمه دین از اوجینف و شافعی مالک هم اند همین است همین فتنه اند علمای اثناعشریه در مالکان بحق مالک
 حق لاف که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و مالکان با مرض یا به غیره و یک قریب است از علی و ابی
 و بن مسعود هم مروی که هم وارث اند این اموات و در تمامیکه در ششند لذت بهر چه با هم رسیده زین سر است
 نیست بلکه هر که محل تر است یعنی اگر چه از جناب مرتضوی و بن مسعود و رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست که بن
 قول دیگر از جناب علی مرتضی جمله اند بن مسعود و رضی الله عنهما بن مسعود مروی شده که این اموات در تمام ذاتی خود با لذت
 وارث یکدیگر میگویند که از هر شاعی که ملوک ذاتی بخرم این اموات است دیگر یکی ازین اموات که تو ارث میماند آنهاست باز
 ندارد رسد خواه آنها آن است و ارث شود یا غیر خود از اجایا و اموات و آنچه ازین ارث یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آنها را
 محل ارث یکدیگر نخواهد بود و در ذاتی خود مال لازم خود را بداد و بخرم و در ششند سبب تورش که سبب کفر و یزید با هم سبب
 و فتنه بیزید و سبب یا اختراع است اما در آخر تمام شش و علاقه در شش از جانبین میوزیر که بصورت علم تقدم و تاخیر موت و غیر
 وارث باشد بصورت اذعان آنرا موت است اما وارث گیری نخواهند بود بحالت عدم تو ارث از جانبین مثل خود و برادر غریق یکدی
 از آن صاحب لذت با هم متوارث نگردانند و در طریق تقسیم نیز و این فتنه که اولاً اقوی است و منصف را وارث می کنند بعد
 آن بالعکس بنمایند مثلاً پسر بد و فتنه غرق شده از ورثه پسر غریق زوج و یک پس است و همچنین و از آن پسر
 غریق زوج و یک پس است و ترک پسر غریق یک پس است و شش و شش و ترک پسر غریق چهل و شش و دینار و تصویر است
 پس بدست گزاشتر تر که هر یک جدا گانه تقسیم کرد و از ترک پسر غریق شش که شش دینار است و زوج باقی چهل و دو و پسر
 بد دست از ترک پسر غرق شده شش که شانزده دینار است و زوج باقی یکصد و دوازده و پسر بد و و رسانده و بنا بر او
 ثانی که مختار امامیه است و اولاً پسر را است پسر را وارث قرار داده و ترک که شش که شانزده دینار است و زوج و پسر بد و باقی را
 میان هر دو این چای و غریق تقسیم نمایند بخواه و شش دینار بهر یک خواهد رسید بعد از آن پسر را است پسر را وارث فرض
 کرده بدست ترک که شش که شش دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده از آن یکی زوج و پسر بدست پسر
 زنده پسر غریق رسانده و ترک که پسر غریق که شش دینار بهر زوج و باقی می و چهار دینار بهر پسر پسر غریق بدست بخواه
 شش دینار که از ترک پسر غریق میراث پسر غریق رسیده است شش که شش دینار بهر زوج باقی چهل و دو دینار بهر پسر پسر
 بدست پسر غریق معذور دینار بهر پسر بدست پسر بدست پسر بدست پسر بدست پسر بدست پسر بدست پسر بدست پسر بدست

و خسرش و نصف باقی به پسر دخترش که غیره برادر اوست بصورت خواهد رسید و قتر و اما میراثی که جزو دختر دیگری نیست
مسئله که از دو برادر اخیانی در کدام صورت و ارث سه ربع مال میت آن گسترش یکسوم ترک شود باشد الجواب
چون که از آن اخوان دختر هم خود نکاح کنند آن زن به غیر نصف مالش نبویست پس آن بصورت حق اوست و اگر چه
حق را از غیر است با اتفاق مسئله در کدام صورت از سه خسر میت و ارث ثلثین و دیگری ارث یک ثلث سوی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه بجا بره نکاح کرد و از دو دختر حره متولد شدند و بعد از آن با کنیز بی بی و خود از وی
یک دختر قریقه بود و بعد از آن خسر بی از دختران حره اش رخود را از مولایش خرید پس بر سرش مرد در نصیحت بنت حره
سقطه ثلث بفرض ثلث و لا و بنت حره و دیگر و ارث یک ثلث بفرض بنت حره و رقیقه از ارث حقیقی خود را بر سر دختر و
چهره دختر حره تمام ترک با اکثر اقسام خرابه نمود و شش استحقاق لا ندارد مسئله شخصی به غایب یا مفقود از زن
و ارثه مختلفه السهام گذاشته در گذشت بلکه هر طریقه برنی را از آن زن یک تینا رسید الجواب طریقی است که میت
و و وجود و چهار اخوات خیافیه بشت احوال اعیانیکه از دو نصیحت مسئله از دوازده قول مفقود یا و بشت غایب
متر و که سه حق بر سر و جات و و دینا حق جزو وجود و چهار حق بر چهار اخوات خیافیه بشت بیار حق بشت اخوات ابرائیم
و در میراث شش عشره که محول را جات نداشتند نقصان را با اخوات عادل گردانند پس هر طریقه شان ربع مال که برادر دینا و یک
باشد بر و جات ربعه و دینا و پنج سدس بهر دو وجود و پنج دینا و دو ثلث اخوات خیافیه ربع باقی چهار دینا و یک
با اخوات اعیانیه ثانیه سدس مسئله خال خیانی میت که ام میت ارث کرده عم اعیانش صاحب با الجواب نمیتواند
برادر علانی شخصی نام الام شخص بعد از پنج کسر گذاشته در گذشت پس این شخص عم عم اعیان و همین را که خال خیانی اوست گذاشته
بر عم اعیان از ارث و محروم خواهد بود و اگر اش را کلیه خال خیانی که برادر او است خواهد رسید با اتفاق مسئله می صحبت کرد
که بعد گذشت تخمین جهان خیانی خمس من جمله مال من و برادر و سدس بقیه مال دو و برادر چهار دینا و سدس فی موی
شش دینا و سدس باقی چهار دینا بشت دینا و سدس بقیه پنج دینا باقی ماند و بشت با هر یکی و نایم صحاح بلکه هر طبق
ارث سه می برسد پس نیمه ل چند دینا است الجواب پنجاه دینا که هر یکی از آنها خمس و دینا برسد مسئله توان شکلی می
دیگری با و آن غیر خال بن عم خود بود الجواب آری اگر یک شخص با دختر خود سه خود نکاح کند از هر یکی از این برادر بی
مسئله خود را بر عم علانی بن عم خود را بر لاجل خیانی الالب بود مسئله امکان رد یک شخص عم عم و جمل خال
دیگر با و آن یک ربع عم و لاجل کسی با الجواب بی که برادر علانی با اخوات خیافیه که با یک دینا از این هر یک و یک دینا
و در یک ربع در آن برادر دیگر عم علانی و خال خیانی با و هر یکی از او لایم هر دو برادر علانی بن عم و لاجل که یک ربع
مسئله شخصی از عم و خال دیگری میت خواهد شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر دیگری را بی نکاح کند
اصغر را بنیبه برادر دیگر خود نکاح کند پس برادر دیگر از این زن فرزند دید که از تخمه برادر صغر موجود آمد و عم خال با و هر یک از عم

مجلسه ششمی اول روز از پیشین خود بر کامیابی بیرون رفت چون آخر روز را رسید کسی پیشش و بجهت خوشی بدید رسید ایان
گفت آن کشور پرست و قویند و بستی است و رشت اگر ممکن است بفرست و او را بخواهیم بنماینیم که در چه قدر خوشتر و
بشکلی غلام خود را و آن خردگان از آن بنده ما که گردیدیم و بیامید قبل وضع حمل ننهد و نکورهای زنده بود که در زشتی فاش
و در این بزان خردگشت این خرد و مذکور که از امارت ما که غلام گردید و نکاشتن غش است بعد از آن اوضاع حمل بدست
منتظر شد و نامم با دیگری بخاک کرد و غلام ابدست همین بود و فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربه را شنید
لکن چون گفت فرازی طباطباعت و حیرت اندازی از آن بود و میراث هم تعلیق داشت بر استیضاح طریقت تحریر یافت
فصل سوم چون این علم ضرورت غریب است لیست نقد البصق قواعد آن دو فصل پنجمی سپارم حمل اول
بدانکه ضرب مکرر انداخته است اشیاء را و دیگر و آن پیشش است یکی ضرب حاد و دیگر ضرب با و در مقبول است
از غایت و مسامتات و آنست که ضرب حاد و در مکررات مثل باز و دو و از ده و غیر آن چهار ضرب مقصور و در مقصور
مقصور و در مکررات است ضرب مکررات و در مکررات بر آورد یافت که اول از این نام است این شکست

5621

